

دستور زبان

مؤلف: محمد حسین (یمین)

دیزاین: عبدالقهار (وفا)

دستور زبان

دستور زبان یا گرامر مطالعه علمی و منظم زبان است. البته مطالعه علمی عبارت از تطبیق کی طرز العمل منطقی است. مطالعه علمی نه تنها علوم طبیعی، بلکه به تمام علوم و حتی موضوعات روزمره هم ارتباط میگیرد. بدینسان دستور نویسان معاصر اکنون به طرح دستوری میپردازند که شرح منطقی کامل و استواری از نحوه عملیه زبان باشد. یعنی هدف دستور علمی زبان تشریح عمومی حالات و عملیات زبان است.

در قدیم دستور زبان را «علم درست گفتن و درست نوشتن» و یا «عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی که با رعایت آن در گفتار و نگارش از ارتکاب لغزش و خطا مصئون میمانیم» تعریف میکردند.

اینگونه تعاریفات نظر به عللی از اصول و موازین علمی بدور است. زیرا در تحقیقات دستوری، زبان جبرا تابع قوانین ساخته نمیشود. اهل یک زبان بدون مطالعه دستور آن زبان، درست سخن میگویند و زبان خود را بدون ارتکاب خطا بکار میبرند. مقصود اصلی از نوشتن دستور زبان این نیست که به گویندگان اصلی یک زبان گفتار و نگارش بی عیب را بیاموزند یا چنان قواعدی را بر زبان تحمیل کنند که مردم به هنگام گفتار و نگارش مجبور و مکلف باشند، بلکه دستور زبان مطالعه شعوری زبان است، یعنی شرح نظام ساختمان زبان است بطور آگاهانه؛ دستور نگاران معاصر زبان را طوری که هست تشریح کرده اند نه چنانکه باید باشد. آنها نظر به تحقیقات علمی تطبیق قواعد یک زبان را بر زبان دیگر نادرست ثابت کرده اند. این یک موضوع کاملا واضح است که هر زبان از خود مشخصات و خصوصیات جداگانه دارد و نمیتوان اساسات یک زبان را بر دیگری صد درصد تحمیل و تطبیق کرد.

امروز با در نظر داشت ویژگیهای یک زبان مطالعه زبان به شعبه های ذیل تقسیم میگردد:

- 1 - نظام ساختمان صوتی یا فونولوژی
- 2 - نظام ساختمان صرفی یا مورفولوژی
- 3 - نظام ساختمان نحوی یا سینتکس
- 4 - مطالعه تغییرات فونیمی یا مورفوفونیمیکس
- 5 - مطالعه جنبه های معنوی زبان یا سیمانتکس

در اینجا نظام ساختمان صرفی و نظام ساختمان نحوی زبان دری را مطالعه مینماییم.

مورفولوژی یا واژک شناسی

(Morphology)

ساختمان مورفیم (واژک):

دستوردان امروز در چارچوب فونیم و نه حروف، راجع به زبان می اندیشد و آنرا تشریح میکند. فونیمها طور منفرد بکار برده نمیشوند، بلکه با یکدیگر ترکیب میشوند و گروه هایی را تشکیل میدهند که عناصر سازنده در ساختمان سخن و گفتار میباشد. این گروه های سازنده گفتار که هر کدام واحدی با مفهوم اند، بنام مورفیم (morpheme) یا واژک یاد میشوند. کلمه مورفیم از ریشه یونانی |morph| به معنی صوت و پسوند |-eme| «ایم» که به معنای واحد متمایز است، ترکیب شده است. مورفیم یک واحد مشخص غیر قابل انقسام لفظی (دارای معنی) میباشد. بنابراین مورفیم را نمیتوان تجزیه کرد، چنانچه اگر تجزیه گردد، معنایش از میان میرود و یا عوض میگردد. به حیث مثال: |فریاد| یک مورفیم مشخص است و نمیتوان آنرا تجزیه کرد، زیرا اگر آن را تجزیه کنیم به دو جزء |فر| و |یاد| جدا میشود. این دو جزء اگرچه جداگانه هم معنایی دارند، اما این معنای آنها به صورت جداگانه غیر معنایی است که در |فریاد| وجود دارد، گذشته از تجزیه حتی با تغییر یک فونیم نیز معنای مورفیم دگرگون میشود، مثلا مورفیم های دور و نور نسبت تغییر یک فونیم که با آن آغاز میشوند، از هم فرق میگردند.

مورفیم و هجا:

هجا به معنی سیلابه (Syllable) است. وقتی که از مورفیم صحبت میشود، موضوع هجا نیز خود بخود به میان می آید، زیرا هجا جزء حتمی مورفیم است.

هجا گروهی از اصوات است که با یک بندش تنفسی ادا میشود و از نگاه شکل هجا گروهی از اصوات است که از یک واول، یا یک واول و یک کانسونانت و یا یک واول و چند کانسونانت تشکیل میگردد. پس واول جزء حتمی هجا است و بنابراین هر هجا دارای یک فشار یعنی یک هسته است و آن همانا فونیم واول میباشد.

از آنجایی که هجا جزء حتمی مورفیم است، بعضا یک هجا یک مورفیم را تشکیل میدهد. مثلا مورفیم |بام| که یک هجایی است. اما همواره چنین نیست. بعضا یک مورفیم متشکل از دو هجا میباشد، مثلا مورفیم |خانه| و بعضا هم متشکل از سه هجا یا بیشتر میباشد، مانند: |دروازه| که از سه هجا و |دروازه ها| که از چهار هجا تشکیل شده اند.

مورفیم و کلمه:

کلمه یک واحد زبانی است و غالباً جداگانه گفته و نوشته میشود و دارای معنای لغوی میباشد. کلمه همواره مفاهیم مستقل را انتقال میدهد، اما مورفیم یک واحد لفظی است که دارای معنای لغوی و دستوری میباشد، چنانکه بعضاً جداگانه و بعضاً هم جدا نی، بلکه متصل به کلمه ها و مورفیم های دیگر می آید. مورفیم یک واحد غیر قابل انقسام دستوری است.

همچنانکه هر کلمه مورفیم نیست، همانگونه هر مورفیم کلمه گفته نمیشود، بلکه تنها کلمه های بسیط مورفیم و مورفیمهای مستقل کلمه بوده میتوانند. به حیث مثال: «باغچه» یک کلمه است و یک واحد با معنی قابل تجزیه است. از این جاست که آن را نمیتوان یک مورفیم گفت، بلکه متشکل از دو مورفیم است: |باغ| و |چه| پسوند اشتقاقی تصغیر. و اما «باغ» به تنهایی یک مورفیم و یک واحد غیر قابل انقسام بوده دارای معنی لغوی میباشد. بنابراین میتوان آن را کلمه هم گفت، در حالیکه |چه| یک مورفیم و یک واحد غیر قابل انقسام بوده دارای معنای دستوری و غیر مستقل است، پس نمیتوان آنرا کلمه گفت.

انواع مورفیم در زبان دری

در زبان دری همه واحد ها با معنا آن یعنی مورفیم هایش همواره بصورت آزاد و مجزا بکار نمیروند، مثلاً میتوان گفت: «پسر» مفرد و «پسران» جمع است. ولی نمیوان |ان| را به تنهایی به معنی جمع یا بیش از یک بکار برد. بنابراین دیده میشود که در زبان دری برخی از مورفیمها به تنهایی و آزاد ظاهر میشوند و برخی دیگر به تنهایی و آزاد ظاهر نمیشوند. بنابراین از لحاظ طرق استعمال و بیان مقصود دو قسم مورفیم وجود دارد: یکی مورفیمهایی که معنی لغوی داشته بصورت جداگانه و آزاد بکار برده میشوند و بنام مورفیمهای آزاد یاد میشوند. مثلاً: مورفیمهای: کتاب، باغ، من، آهسته، زیبا گفت و امثال آن. و دیگر مورفیمهایی که معنی دستوری داشته بصورت جداگانه و آزاد بکار برده نمیشوند و بنام مورفیمهای نامستقل یا بسته موسوم اند، مثلاً مورفیمهای: بر، برای، آن، را، گر، و نظایر آن.

انواع مورفیم های بسته (bound morphemes)

مورفیم های بسته در زبان دری بصورت آزاد و جداگانه نمی آیند، زیرا دارای معنی لغوی نیستند، بنابراین یکجا با مورفیمهای مستقل و کلمه ها بکار میروند. مورفیمهای بسته نخست به دو نوع تقسیم میشوند: اشکال ساختمانی و وندها.

اشکال ساختمانی دری (Particles) :

اشکال ساختمانی در زبان دری عبارت اند از:

1) پسینه ها و پیشینه ها:

در زبان دري یک پسینه (Past position) وجود دارد که عبارت از «را» است و پس از مفعول معرفه مي آيد. يعني پسینه «را» هم نشانه مفعولي و هم نشانه معرفه بودن آن است. مثلاً وقتي که گفته ميشود: او خانه را خريد. من کتاب را آوردم. و امثال آن. در اینجا خانه و کتاب مفعول و معرفه اند. بعضاً هم مفعول بدون پسینه مي آيد و اين در صورتي است که مفعول معرفه نباشد. آنگاه مفعول نکره یکجا با فعل یک نوع عبارت را که عبارت فعلی گفته ميشود، ميسازد، مثلاً: تو کاغذ آوردی. من کتاب خواندم. و امثال آن.

البته در این صورت ميتوان پس از مفعول نکره پسینه را بکاربرد و مفعول را معرفه ساخته، بدینگونه بگوئيم: تو کاغذ را آوردی. من کتاب را خواندم.

برعکس در نوعي از عبارت فعلی نمیتوان میان اسم و فعل متعلق به آن پسینه «را» بکار برد، چه در آن صورت اسم جزء فعل مرکب میباشد نه مفعول نکره. مثلاً در این ترکیبها استعمال پسینه نادرست میباشد: سخن گفت. بيدار شد. بهانه کرد. ستايش کرد. فريب خورد. آرايش نمود و نظاير آن. بعضاً پسینه بعد از مفعول دارای پسوند نکره نیز مي آيد، که در آنصورت این پسوند بیانگر وحدت میباشد نه نکره. در این حال آن اسم باز هم معرفه میباشد، مثلاً: در بشقاب پنج دانه سيب بود، سيبی را من گرفتم. آنجا شخصي را دیدم که هيزم جمع میکرد. این جا سيب و شخص معرفه اند.

همچنان پسینه با اسمهاي خاص و ضميرها که خود معرفه اند، نیز کار ميرود و این البته موضوعي کاملاً مطابق به مشخصات «را» است، زیرا که پسینه بعد از مفعول معرفه مي آيد، مثلاً: کریم را گفتم. پروین را دیدم. او را شناخت. مرا خواست وغيره.

و اما **پیشینه ها** (Prepositions) در زبان دري آنگونه مورفيم هاي نامستقل اند که در جلو متمم فعل (یا مفعول غیرمستقیم) مي آیند و آن را به جمله پیوست میکنند. پیشینه ها عبارت اند از : به، بر، با، برای، در، از، بهر، تا، اندر و بی. مثلاً: به خانه، بر زمین، با برادرش، برای وطن، در بازار، از سفر، بهر تو، تا کابل، اندر خانه، بی کتاب....

باید گفت که بعضي از متمم ها مخصوصاً در محاوره بدون پیشینه هم مي آيد. يعني آنجا پیشینه حذف شده میباشد. مثلاً: بازار رفت. او خانه است. بجای: او به بازار رفت. او در خانه است. همچنان ميتوان بعضاً مفعول را بصورت مستقیم يعني با پسینه و یا صورت غیر مستقیم يعني با پیشینه بکار برد. مخصوصاً در زمينه فعل هاي متعددي نه لازم. مثلاً: برادرم را پرسيدم. یا از برادرم پرسيدم. او را گفتم. یا به او گفتم.

2 - نشانه عطف:

عطف مورفيم نامستقلي است که میان دو کلمه یا دو فقره میآید و کلمه یا فقره بعدی را به ماقبل آن پیوند میدهد. نشانه عطف در زبان دري عبارت از |و| است که به دو شکل در زبان گفته ميشود: یکی به شکل |we| که بدین شکل بیشتر میان دو فقره مي آيد، مثلاً: « منت خدای را عز و

جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.» در شعر جز در آغاز مصراع در دیگر مواقع کمتر بدین شکل می آید، و دیگر به شکل: |u| یعنی ضمه ماقبل که غالباً میان دو کلمه یا مورفیم مستقل قرار میگیرد. مثلاً: احمد و محمود، دشت و دمن، پست و بلند و غیره. نشانه عطف |we| که در لهجه دری کابل صوت آغازی آن دولبی است، در لهجه ایران به شکل لبی و دندان‌ی آغاز میگردد.

3) نشانه های ربط (Conjunctions) :

نشانه های نامستقلی اند که عموماً دو فقره و اجزای جمله را بهم ارتباط میدهند. نشانه های ربط در زبان دری یا ساده میباشند، مثلاً: نه، هم، نیز، پس، سپس، دیگر، باز، یا، مگر، اگر، تا، ولی، که، چه، چون، اما، زیرا، بدون و غیره. ویا نشانه های ربط به شکل مرکب می آیند، مثلاً: ویا، و اما، اکنون که، همینکه، پس از آنکه، هرچند، همچو، چونکه، جز آنکه، علاوه بر آنکه، مختصر اینکه، و نظایر آن. نشانه های ربط در زمینه های مختلف در سخن می آیند، از قبیل: قید زمان و مکان، مقدار، علت، و سبب، شرط، استغنا، تأکید، مثال، خلاصه و نتیجه. برخی از نشانه های ربط در جمله های همپایه می آیند و بیانگر توازن میان فقره ها میباشند. مثلاً: یا، چه، نه، هم، خواه، خواهی، و غیره. این نشانه ها در فقره های جمله همپایه بعضاً دوبار تکرار میشوند. و اما بعضی از نشانه های ربط در جمله های هسته ای می آیند و نمودار وابستگی فقره های تابع میباشند. از قبیل: که، چون، چو، تا، زیرا، اگر، جز و غیره.

4. نشانه های اصوات (Interjections):

مورفیم هایی اند که در موارد و به مفاهیم مختلف از قبیل: ندا، تعجب، افسوس، تحسین، و تنبیه بکار میروند، چنانکه:

الف) نشانه های ندا: ای، ایا، مثلاً: ای شوخ!

ب) نشانه های تعجب: واه، هی هی، چه، مثلاً: هی چه منظره زیبایی!

ج) نشانه های افسوس: وای، اوخ، آه.

د) نشانه های تحسین: زهی، به به، واواه.

ه) نشانه های تنبیه: الا، هلا، هان، هین.

ونده ها (Affixes) در زبان دری

وندها مورفیمهای نامستقلی اند که در آغاز و انجام کلمه ها و مورفیمهای آزاد پیوسته و معنای آنها را تغییر میدهد و مفاهیم تازه بوجود می آورند. وندها کلماتی هستند که به تنهایی به کار نمی روند و اغلب دارای معنای جدا و مستقل نیستند، بلکه همیشه با کلمه ی دیگری ترکیب می شوند تا از آن معنای تازه ای بسازد. بنابراین هرگاه این واژه ها پیش از کلمه ی اصلی واقع گردد آن را

«پیشوند» و اگر در آخر کلمه بیاید آن را «پسوندها» و اگر در بین دو جزء کلمه قرار بگیرد آن را «میانوندها» می گویند.

1 - پیشوندها (Prefixes) :

اینگونه وندها در آغاز کلمه و مورفیم آزاد آمده معانی جدید میسازد و دو قسم اند: پیشوندهای صرفی و پیشوندهای واژه ساز.

نخست - پیشوندهای صرفی: که بر سر فعلها آمده گردانهای مستقلی بوجود می آورند و

عبارتند از:

امی | و |همی| که صیغه های استمرار را میسازند، مثلا: میگفت، همی گفت، میرود، همی رود و نظایر آن.

ان -| نغی و |م -| نهی که صیغه هایی از همینگونه میسازند، مثلا: نگفت، نگویید، مرو و غیره.

اب -| تأکید که در صیغه های فعل برای تأکید می آید، مثلا: بروم، برویم، بروی...

دوم - پیشوندهای واژه ساز: که در آغاز فعلها، اسم و صفت آمده، مفهوم های جدیدی

را می آورند و عبارتند از :

ا بر - | برخورد، برداشت، برگزیده، برخاست و....

ا در - | درخواست، دریافت، درخور و....

ا فر - | فرو گذاشت، فرو بردن، فرومایه و....

ا فرا - | فراخوان، فرارسید، فراگرفت، و غیره.

ا ور - | ورشکست،

ا وا - | واکنش، وانمود، وادشت، واپس و غیره.

ا با - | با ادب، باهوش، باهنر، بابرکت، و غیره.

ا بی - | بی هوش، بی ادب، بی میل، بیکار و غیره.

ا نا - | نادان، نادرست، ناکس، نابینا، نالایق، ناحفاظ، نادار، و غیره.

ا هم - | همدست، همراه، همدم، همسر، همگون، همسنگر و غیره.

ا ام - | امروز، امشب، امسال و غیره.

ا ب - | بهوش، بنام، بخرد و غره.

ا ن - | نفهمیده، ندانسته و غیره.

ا فراهم - | فراهم کردن، فراهم گشتن و غیره.

ا دش - | دشنام، دشمن، دشوار و غیره.

2 - میانوندها () : این وندها در میان دو کلمه آمده معنی جدید میسازند، در این صورت یا

واول |آ| ویا |اول| و |میان کلمه می آید، مثلا: سراسر، د مادم، برابر، گرداگرد، رنگارنگ، کشاکش، زد

و خورد، برد و باخت، گیر و دار، آمد و شد و غیره.

3 - پسوندها (suffixes): اینگونه وندها در انجام کلمه ها و مورفیمهای مستقل پیوسته، کلماتی دارای معنای جدید بوجود می آورند. پسوندها در زبان دری دو قسم اند: پسوندهای صرفی و پسوندهای اشتقاقی.

نخست - پسوندهای صرفی: که در انجام فعل، صفت و یا اسم آمده، گردانهای مستقلی را بوجود می آورند. پسوندهای صرفی عبارتند از:

1 - پسوندهای فاعلی با ریشه شماره 1 (ریشه حال) :

ام، ایم، ی، اد، اند| مثلا: نویسم، نویسیم، نویسی، نویسید، نویسند، نویسند.

2 - پسوندهای فاعلی با ریشه شماره 2 (ریشه ماضی):

ام، ایم، ی، ید، صفر، اند| مثلا: نوشتم، نوشتیم، نوشتی، نوشتید، نوشتند.

3 - پسوندهای فاعلی اصفت: | ام، ایم، ی، ید، است، اند| مثال: آگاهم، آگاهیم، آگاهی، آگاهید، آگاه است، آگاهند.

4 - پسوندهای مفعولی که با فعل های متعدی می آیند و مفعول آن گفته میشوند | ام، امان،

ات، اتان، اش، اشان| مثلا: خواستم، خواستمان، خواستت، خواستتان، خواستش، خواستشان.

5 - پسوندهای اضافی که با اسم می آیند و نشان های شان همان پسوند های مفعولی

میباشد، مانند: کتابم، کتابمان، کتابت، کتابش و کتابشان.

6 - پسوندهای ریشه ای که با برخی از ریشه های فعل می پیوندد و ریشه های دیگری از نوع

متعدی میسازند و عبارت اند از : |آند، آنید| مثلا:

از (رس) - رساند، رسانید

از (دو) - دواند، دوانید

از (خند) - خندانند، خندانید

از (سوخت) سوختاند

از (گریخت) - گریختاند

از (آموخت) - آموختاند

7 - پسوندهای جمع |ان، |ها، |یان، |گان، |از عربی: |ون، |، |ین، |، |ات، |، مثال: زنان،

مردان، درختها، خانه ها، دانایان، پرندگان، روحانیون، مبلغین، مفردات....

8 - پسوندهای تصغیر: |اک، |که، |چه، |چه، |و| مثلا: پسرک، مردک، مردکه، باغچه، دریچه،

پسرو، فضلو، نصرو....

دوم پسوندهای واژه ساز: که در انجام فعل، اسم یا صفت پیوسته کلمه های جدید با مفاهیم

تازه میسازند و عبارتند از:

- 1- پسوندهای اسم ساز که اسم فعل میسازند: | - ان|، | - اش|، | - مان|، | - ی|، | - ایت|، | - ه|، | - آرا| مثال: نوشتن، دیدن، دانش، بینش، سرخی، خوبی، انسانیت، بشریت، خنده، گریه، گفتار، کردار، سازمان، زایمان.
- 2 - پسوندهای مکان | - گاه، - کده، - استان، - سار، - سیر، - زار، - لاج، - بار، - نار، - دان|، مثلا: فروشگاه، میکده، کودکستان، بوستان، کوهسار، گرمسیر، گلزار، سنگلاخ، نمک لاج، رودبار، جویبار، خاکنا، آبنا، گلدان.
- 3 - پسوندهای زمان | - گاه، - دم، - آن| مثلا: سحرگاه، شامگاه، صبحدم، سپیده دم، بامدادان، بهاران.
- 4 - پسوندهای توصیفی | - تر، - ترین، - ام، - امین، - ین، - ینه، - آنه، - ناک، - گین، - آگین، ه، - آک| مثال: خوتر، کوتاهترین، بیستم، چارمین، نخستین، سیمین، زرین، زرینه، بلخی، طلایی، لیمویی، خانه گی، غزنی چي، غزنوي، زنانه، طفلانه، تابناک، غمناک، غمگین، زهراگین، دو روزه، سبزه، سرخه، خوراک، پوشاک.
- 5 - پسوندهای تشبیهی | - گون، - گونه، - فام، - وش، - آسا، - سان، - وار|، مثلا: گلگون، گلگونه، پیوش، آئینه فام، گلغام، برق آسا، ذره سان، شیشه سان، بنده وار، برادر وار.
- 6 - پسوندهای فاعلی | - انده، - آ، - آر، - آن، - سار، - گار، - گر، - بان، - چي| مثال: نویسنده، دانا، خریدار، روان، دوان، کامگار، گنهگار، ستمگار، کارگر، مسگر، باغبان، پوسته چي، شرمسار.
- 7 - پسوند نکره | - ی، یی | بعد از واول، مثلا: مردی، روزی، دانی، دانشجویی، خانه یی.
- 8 - پسوند مفعولی | - ه| که با ریشه ماضی می آید، چون: کشته، خورده، مرده،
- 9 - پسوند آله | - ه| که با بعضی ریشه های حال می آید، مثلا: کویه، ماله، چرخه، پیرایه، آویزه.
- 10 - پسوند تأنیث | - ه| که با کلمه های دخیل عربی می آید، مثل: نسیمه، صابره، نجیبه.
- 11 - پسوندهای تملیکی | - مند، - ور، - وار | مثال: دانشمند، دردمند، دانشور، سخنور، بزرگوار، امیدوار.

ساختمان کلمه (Word skill)

گفتیم که کوچکترین عنصر معنی دار زبان مورفیم و کلمه است. مورفیم همواره دارای معنی لغوی نمیباشد، بلکه برخی از آن دارای معنای دستوری است و مستقلاً فاقد معنی میباشد. حالانکه کلمه کوچکترین واحد با معنای زبان بوده و همواره دارای معنی مستقل و لغوی است، یعنی که کلمه، واحد بامعنای زبان و مورفیم مستقل (Free morpheme) است.

کلمه در زبان دری از دو نگاه مورد مطالعه قرار میگیرد: از نگاه شکل و از نگاه معنی.

انواع کلمه از نگاه شکل:

کلمه از این نگاه سه نوع است: ساده، ساخته و آمیخته.

1 - کلمه ساده: آن است که تنها یک جزء بوده و قابل تجزیه به اجزای مستقل یا نامستقل نمیباشد. به سخن دیگر، کلمه ساده همان مورفیم آزاد است، مانند: مرد، زن، گل، اسب، ما، روز، پاک، هنوز، خوب، روشن، بزرگ و غیره.

2 - کلمه ساخته (مشتق): آن است که از یک کلمه (مورفیم آزاد) و یک یا چند جزء (مورفیم بسته) ساخته شده باشد. یعنی اینگونه کلمه از یک مورفیم آزاد و یک پیشوند یا پسوند و یا هر دو تشکیل شده میباشد، مانند: همسفر، فروتن، امروز، نادار، دهنده، سحرگاه، دیوانه وار، نابینایان و غیره.

3 - کلمه آمیخته (مرکب): آن است که از دو کلمه (مورفیم آزاد) تشکیل شده باشد، یعنی شرط اساسی کلمه آمیخته ترکیب دو مورفیم مستقل میباشد، مانند: روزنامه، شترمرغ، زردآلو، شورانگیز، سیاه چشم، سیم اندام، آهسته آهسته و غیره.

بعضا کلمه آمیخته دارای یک یا چند جزء (مورفیم بسته) نیز میباشد، مثلا: خوشخویی، شوخ چشمی، دست درازی، کتابخانه ها و غیره. و بعضا هم کلمه آمیخته متشکل از سه کلمه (مورفیم مستقل) میباشد مثل « رگ گل آستین » در این شعر:

رگ گل آستین شوخی کمین صید ما دارد

که زیر سنگ دست از سایه رنگ حنا دارد

از همینگونه است کلمه های آمیخته: گلاب رخسار، نیشکرفروش، روزنامه نویس، دستمال باف، خاکروبه دان، چارمغزباز، و غیره. اینک برای معلومات بیشتر انواع کلمه های آمیخته را از نظر میگذرانیم:

انواع کلمه های آمیخته در زبان دری

کلمه های آمیخته در زبان دری دارای مشخصات عمده میباشد، بدینگونه که میان کلمه آمیخته گنجایش کلمه دیگر ممکن نیست. مثلا: پای انداز، گل بته، کیهان نورد، کارخانه، دریانورد و غیره. همچنان معنای مجموع کلمه های آمیخته غیر از معنای یکی از آنها است: کارخانه (فابریکه)، روزنامه (اخبار)، دسترنج (مزد)، بازیگوش (تنبل و بی پروا)، و غیره. و نیز کلمه های مرکب پسوند جمع را می پذیرند، مثل: گلبرگها، کارخانه ها، غریب کاران، صاحب منصبان و غیره.

کلمه های مرکب در زبان دری موارد استعمال گوناگون زیاد دارد، چنانکه به حیث اسم، صفت، اسم آله، صفت فاعلی، صفت مفعولی، قید و غیره بکار میروند، زیرا اینگونه کلمه ها در زبان دری انواع و اقسام مختلف دارد، بدین قرار:

نخست: مرکب امتزاجی:

در اینگونه کلمه ها معنای مجموع کلمه ها غیر از معنای یکی از آنها است، پسوند جمع و پسوندهای دیگر را میپذیرد و نیز در آن کلمه اول متعلق به کلمه دوم میباشد و اما اگر کلمه مقلوب گردد، جزء دوم مربوطه اول میشود، مانند: سیاه چشم و چشم سیاه.

کلمه آمیخته امتزاجی بطریق ذیل ساخته میشود:

1 - از ترکیب دو اسم: گلاب، شبنم، گلبرگ، غژگاو، خرچنگ، آسیاسنگ، سنگ پشت، فیل مرغ، پای جامه، دستمایه، دستمزد، صدف دندان، کمان ابرو، گلرخسار، پری روی، گل اندام، سنگدل و غیره. بعضا به شکل مقلوب نیز می آید: دندان صدف، ابرو کمان، دندان طلا و غیره.

2 - از ترکیب صفت و اسم: سیاه چشم، سرخ روی، سفیدموی، زرد موی، پیرمرد، خوشبخت، تیره روز، تنگدل، بلند قامت، چابک دست، شیرین زبان، گردآب و غیره.

بعضا به شکل مقلوب هم بکار میرود، مانند: چشم سیاه، قد بلند، دل تنگ و غیره.

3 - از ترکیب عدد و اسم: یکدلد، یک دست، دو روی، دوتار، سه پایه، چارپای، چارمغز، پنجده، پنج پر، شش رخ، شش در، هفت میوه، هفت اقلیم، سیمرغ، چهل زینه، چهل تن، چهل ستون، صدمیدان و غیره.

4 - از ترکیب ضمیر مشترک (خود) | اسم، صفت و ریشه حال، مثلا: خودکار، خودمختار، خودرنگ، خودرای، خودبین، خودنما، خودخواه و غیره.

5 - از ترکیب اسم و ریشه حال: مثلا: بم افکن، ذره بین، کمربند، دستمال، جاروب، قلم تراش، دست آموز، دست چین، چشم انداز، دریانورد، راهگذر، راهنما، گلغروش، چوب شکن، دلفریب و غیره.

6 - از ترکیب «نیم» با اسم، ریشه حال، و صفت مفعولی (ریشه ماضی - پسوند |ه|، مانند :

نیم راه، نیم خام، نیمخواب، نیم جوش، نیم سوز، نیم سوخته، نیم پخته و غیره.

7 - از ترکیب اسم و ریشه حال با پسوند |ه| و پسوند |اک|، مانند: خاکروبه، تاي تابه،

گاودوشه، شیرچوشک، خس پوشک، مورچه خورک، گوش خورک و غیره.

8 - از ترکیب اسم و یا صفت با ریشه ماضی: پریزاد، گل آلود، دستاورد، یادداشت، ره آورد، خوش

دوخت، خوش ساخت، نیک زاد و غیره.

9 - از ترکیب اسم و یا صفت با صفت مفعولی (ریشه ماضی - |ه|: دست زده، دل باخته، دامن

آلوده، رنگ پریده، مارگزیده، نورسیده، بزرگ زاده و غیره.

بعضا به شکل مقلوب نیز می آید، مثلا: پریده رنگ، پیوسته ابرو، آسوده حال و غیره.

10 - از ترکیب قید با ریشه حال یا ریشه ماضی و صفت مفعولی، مثل: زودرس، زودگذر،

دیرپای، پس انداز، پیش بین، پیشرفت، پیشنهاد، پیشرفته، پسمانده و غیره.

دوم: مرکب تکراری: در این نوع کلمه ها یک کلمه مطلقا تکرار میشود یا تکرار آن توسط واول

|| و یا توسط پیشینه هایی صورت میگیرد. اجزای اینگونه کلمه های آمیخته از نظر معنی متوازن

و همسنگ است و مانند مرکب امتزاجی یکی تابع و متعلق به دیگری نیست.

کلمه مرکب تکراری به طریق ذیل ساخته میشود:

1 - از تکرار دو اسم، دو صفت، دو قید، دو فعل امر، دو ریشه ماضی: سرسر، فوج فوج، زودزود،

خوش خوش، بز بزن، آمدآمد و غیره.

2 - از تکرار دو اسم، دو صفت، دو قید، دو ریشه حال با واول | - آ| مثل: رویاروی، سراسر، شباشب، دمام، رنگارنگ، گرماگرم، گرداگرد، بیاپی، پیشاپیش، کشاکش وغیره.

3 - از تکرار دو اسم به وسیله پیشینه های (به، در، تا) مثل: دربه در، دست به دست، سربسر، دمبدم، پای در پای، پی در پی، روزتاروز وغیره.

سوم - مرکب عطفی: در این نوع کلمه مورفیم عطف |و| اجزای آنرا هم می پیوند و نیز اجزا

در اینگونه کلمه از نظر معنی برابر و متوازن میباشد. مرکب عطفی ه طریق ذیل ساخته میشود:

1 - از دو کلمه اشاره و دو اسم: این و آن، چنین و چنان، نشی و فراز، سروکار، آب وهوا، دست و گریبان، سازوبرگ، آب و تاب، آب و رنگ، راه و رسم وغیره.

2 - از دو صفت، مانند: سرخ وسفید، سرخ وزرد، خشک وخالی وغیره.

3 - از دو ریشه حال، مانند: خواب وخور، سوزوگداز، گیرودار، پرس وپال، بیچ وتاب، وغیره.

4 - از دو ریشه ماضی، مانند: رفت و آمد، شکست وریخت، داوستد، بروباخت وغیره.

5 - از ریشه حال و ریشه ماضی ویا برعکس آن، مانند: بندوبست، گیرودار، گیروگرفت، رفت

ورو، جست وخیز، پخت و پز، زدوبند، تاخت و تاز، شست و شوی، گفتگو، جستجو وغیره.

6 - از یک جزء با معنی و یک جزء بی معنی، مانند: کاروبار، تیت و پرک، کم و تم، میده وچیده،

وغیره.

چهارم: مرکب هموزن: اینگونه کلمه ها از دو جزء مختلف آنهم به وسیله واول |آ| و یا توسط پیشینه

هایی تشکیل میشود، مانند: رستاخیز، تکاپو، بناگوش، خویشاوند، زناشوی، شباروز، سرازیر، سر به راه، سر به نوک، رو به راه، خانه به دوش، دست به یخن، سرتاسر وغیره.

پنجم: مرکب اتصالی: این نوع کلمه مرکب در نتیجه تاثیر زبان های اروپایی در دوره معاصر در زبان

دری وارد شده است و چنان است که میان دو جزء اینگونه کلمه هایفن (-) کار برده میشود، مثلا:

هندو - اروپایی، پروژه سرک سازی کابل - مزارشریف، فلم مشترک هندی - امریکایی وغیره. هرگاه

اینگونه کلمه بشکل مرکب عطفی گفته شود، رساننده همان مفهوم نبوده بلکه معنای دیگری را افاده

میکند؛ مثلا: اگر گوئیم: پروژه سرک سازی کابل و چاریکار، معنی آن میشودکه: پروژه سرک سازی

واقع در کابل و چاریکار و اما اگر گوئیم: پروژه سرک سازی کابل - چاریکار، این معنی را افاده میکند:

پروژه سرک سازی از کابل تا چاریکار. زیرا در این صورت «هایفن» که نشانه اتصال است هردو کلمه

کابل و چاریکار را مانند اجزای یک کلمه آمیخته بهم متصل ساخته است و هردو این جا مضاف الیه

واقع شده است.

انواع کلمه از نظر معنی و ساخت:

کلمه از این نگاه به سه گروه تقسیم میگردد: اسمیه ها، قیود و فعلیه ها.

اسمیه ها یا گروه اسم:

در زبان دری اسمیه ها به چهار نوع جدا میشود: **اسم، صفت، ضمیر و عدد.**

نخست - اسم (Noun):

اسم کلمه ایست که ه انسان، حیوان، نبات، و یا چیزی اطلاق میشود. به سخن دیگر اسم نام اشیا و اشخاص وده، دارای خصوصیات ذیل میاشد:

1- پسوند جمع را پذیرد.

2 - پسوند تنکیر را بپذیرد.

3 - نشانه افزایش یا پسوند اضافت را بپذیرد.

4 - پسوند ندا را بپذیرد.

5 - پسینه «را» را بپذیرد.

اسم ه اقسام آتی تقسیم میشود:

1- اسم ذات: آنست که وجودش متکی بخودش بوده و وابسته به دیگری نباشد، یعنی وجود خارجی داشته باشد. از قبیل: دوست، میز، کتابخانه، دیوار، باغچه، وغیره.

2- اسم معنی : ان است که وجودش قائم به خودش نبوده متکی به دیگری باشد، یعنی جسماً در خارج وجود نداشته باشد. مثلاً: خوبی، بدی، بلندی، سفیدی، هوش، دانش، و امثال آن. چنانکه دیده میشود، این اسمها به ذات خود قابل ادراک نمیباشند. برای درک هر یک آن مجبوریم آنها را به چیز دیگری نسبت دهیم، مثلاً بگوییم: خوبی آدم وغیره.

3 - اسم خاص: اسم خاص آن است که برای یک فرد معین وضع شده باشد، تنها بر همان شخص یا چیز خاص دلالت کند، مانند: احمد، کابل، افریقا وغیره. شاید نام چند شخص محمود باشد، با انهم محمود اسم خاص است. از جانب دیگر این نام برای هر یک از آنها جدا جدا گذاشته شده است.

اسم خاص را نمیتوان جمع بست، جزء آنکه معنی نظایر و مانند را برساند، مثلاً: افغانستان در آغوش خود فرخی ها، فردوسی ها و جامی هایی را پرورده است. یعنی افغانستان شاعرانی نظیر فرخی، فردوسی و جامی را تربیت کرده است. اسم انسان چند نوع است:

الف) اسم محض یا نام اول انسان، مثل: کریم، محمود...وغیره.

ب) اسم کنیه که در مرد دارای علامت «ابو» یا «ابن» و در زن دارای علامه «ام»، و «بنت» میباشد، مثلاً: ابن سینا، ابوجعفر، ام کلثوم، بنت سلمه، اینگونه نامگذاری امروز به مفهوم ویژه آن معمول نیست.

ج) اسم لقب یا القاب که شامللقاب رسمی و فامیلی میگردد و آن در پهلوی نام اول و بعضاً بجای ان استعمال میشود: شیخ الرئیس، گل آقا، بی بی گل، وغیره.

د) تخلص یا نام دومی انسان که شامل تخلص های شعری و جزء آن و تخلص های فامیلی

میگردد.

هـ) عرف یا اسمی که مردم بنا بر مناسبتی بر کسی اطلاق میکنند، چنانکه: محمود طرزی را پدر ژورنالیزم افغانستان و احمد شاه درانی را بابا میگویند.

4 - **اسم عام:** آنست که شامل جنس باشد، یعنی بر همه افراد گروه خود دلالت کند، مثلاً: سنگ، درخت، شهر، میوه، کتاب، و امثال آن. دیده میشود که اسم عام نامشخص است و بر افراد بسیاری دلالت میکند.

5 - **اسم معرفه:** معرفه اسمی است که نزد مخاطب معلوم و معین باشد. در زبان دری اسم در صورتی معرفه میباشد که دارای مشخصات و قراین ذیل میباشد:

الف) اسم خاص باشد، مثل: حمید، پروین، بلخ و غیره.

ب) ضمیر باشد، مثل: من، تو، او، شما و غیره.

ج) اسمی که به اسم خاص یا ضمیر مضاف شده باشد، مثلاً: قلم مسعود، کتاب او... و غیره

د) اسمی که منادی واقع شده باشد، مثل: ای دوست! پسر!

هـ) مشارالیه، یعنی بعد از کلمه اشاره (این یا آن) واقع شده باشد، مثلاً: این خانه، آن شهر.

و) اسمی که یکبار قبلاً ذکرش در کلام آمده باشد، مثلاً: دیروز یک کتاب و یک قلم خریدم،

کتاب نزد خواهرم و قلم نزد برادرم است.

ز) اسمی که شنونده از آن آگاهی قبلی داشته باشد، مثلاً: شاگردی به همدرس خود بگوید:

استاد به صنف رفت. در این جمله استاد و صنف معرفه اند.

ح) اسمی که مدلول آن نزد شنونده موجود باشد، مثلاً: به کسی گفته شود: قلم افتاد. در

حالی که قلم در مقابلش بر روی میز باشد.

ط) موصول باشد و آن عبارت است از «که» برای ذوی العقول و غیر آن «چه» برای غیر ذوی

العقول در صورتی که قبل از آن مورفیم های (هر، آن اینف ی نکره) بیاید، مثلاً: هرکه، آنچه، کسی

که...

ی) اسمی که دربر گیرنده همه افراد نوع خود باشد و نهاد واقع شده باشد، مثلاً: انسان

حیوان ناطق است. کتاب انیس تنهایی است.

ق) اسمی که بعد از آن پسینه «را» آمده باشد، مثلاً: کتاب را خریدم. خانه را خریدم.

6 - **اسم نکره:** اسم نکره آنست که نزد مخاطب معلوم و معین نباشد. در زبان دری اسم در

صورتی نکره میباشد که دارای قراین و مشخصات ذیل باشد:

- دارای پساوند تنکیر | - ی | و الومورف آن | - ی | باشد، مثلاً: کتابی، مردی، خانه ای،

دانشجویی و غیره.

- اسمی که بعد از کلمه «یک» آمده باشد، مثلاً: دیروز یک کتاب خریدم. و اما اگر «یک» شمارش

را برساند، عدد است نه نشانه نکره. مثلاً: یک کتاب دیروز خریدم و یک کتاب امروز.

- اسمي که بعد از «يکي» واقع شده باشد، مثلاً: يکي گربه در خانه زال بود. يکي تازه برنای نوخاسته.

- اسمي که مدلول «يکي از» باشد، مثلاً: يکي از دوستان، يکي از کتابها وغيره.

- مفعولي که پسينه آن حذف شده باشد، نیز نکره است، مثلاً: پروين کتاب ميخواند. اینجا «کتاب» مفعول نکره است.

گاهی هم در کلام با یک اسم دو علامه نکره می آید، مخصوصاً در شعر، مثلاً: موسي یک شباني را به راه دید. (یک - اسم - | - ي |). يکي برزيگري نالان در اين دشت.

7 - جمع اسم و اسم جمع: جمع در زبان دري آنست که بر بیشتر از یک فرد دلالت کند. در

زبان دري جمع اسم داراي پساوندهاي ذيل ميباشد:

- |آن| اسم جانداران که مختوم به کانسونانت باشد، غالباً با اين پساوند جمع بسته ميشود،

مثلاً: مردان، زنان، دختران، شيران. وغيره.

- |گان| اسمهاي متعلق به جانداران که مختوم به واول | - ه = a | باشند، با اين پساوند مي

آيند، مثلاً: نوپسنده گان، مورچه گان، پرنده گان.

- |يان| اسمهاي متعلق به جانداران که مختوم به واول |آ| = a | يا | - و = o | باشند، با اين

پساوند آيند، مثل: آشنايان، دانايان، دانشجويان، مهرويان.

- | - وان| اسم هاي متعلق به اعضاي بدن انسان و جانداران که مختوم به واول | - و = u | باشند

با اين پساوند جمع ميشوند، مثل: بازوان، ابروان، همچنان آهوان، بانوان.

- | - ها| اسمهاي متعلق به بيجانها غالباً با اين پساوند جمع بسته ميشوند، مثل: کتابها، خانه

ها، ليموها، دانشها، آلوها وغيره.

در زمينه جمع اسم در زبان دري نکات زير را بايد مدنظر داشت:

الف) کلمه هاي دري را نبايد به اساس زان عربي مثلاً با پساوند تأنيث | - ات| جمع بست؛

مانند : باغات، کوهستانات، دهات، وغيره.

ب) اعداد به جز «هزار» ا پساوند | - ها| جمع بسته ميشوند و اما عدد هزار با پسوند | - آن|

مي آيد، مثل : هزاران.

ج) کلمه سر، بدو گونه جمع بسته ميشود، يکي با پساوند | - ها| که در اين صورت جمع سر

ميباشد، مثلاً: سرهاي مردم. و ديگر ا پساوند | - آن| که در اين صورت به معني بزرگان و پيشوايان کار

ميروند، مثل: سران دول.

د) کلمه هاي جمع و مخصوصاً جمع عربي را نبايد دواره جمع بست، از قبيل: امور، منازل،

اشخاص. پس نبايد گفت: امورات، احوالات، عجايات، منازلها، اشخاصها وغيره.

اما **اسم جمع** (Collective noun) آنست که در صورت و شکل مفرد و در معني و مدلول جمع

باشد، مثل: گروه، مردم، سپاه، قوم، قبيله، طايفه، فوج وغيره. هرگاه اسم جمع در سخن نهاد واقع

شود، فعل را میتوان از اینکه نهاد در صورت مفرد است، بشکل مفرد و یا از اینکه در معنی جمع است، به شکل جمع آورد، بطور مثال میتوان گفت: مردم میگویند یا مردم میگویند.

8 - اسم زمان: اسم زمان که نام وقت است، در زبان دري به شکل مختلف وجود دارد، بصورت

ساده و حقيقي، مثلا: روز، شب، صبح، شام، چاشت، هفته، ماه، وغيره و ه صورت ترکیبی ساخته و آمیخته، مثلا: سحرگاه، صدم، بهاران، نوبهاران، سپیده دم.

9 - اسم مکان: اسم مکان که نام جاي و محل است، نیز در زبان دري به صورت های گوناگون

می آید، بشکل ساده و حقيقي. مانند: شهر، خانه، کشور، جنگل، باغ، کابل وغيره و بشکل ترکیبی و آمیخته، مثلا: دانشگاه، فروشگاه، سبزه زار، کوهسار، دهکده، کفشکن، شاه نشین، آبریز وغيره.

10 - اسم آله: نام اسباب کار و افزار های مختلف است. اسم آله در زبان دري هم بصورت

ساده و حقيقي وجود دارد، مثل: بیل، تیر، کلید، چکش وغيره. هم بصورت ترکیبی ساخته و آمیخته آید، مثل: جاروب، قلم تراش، کفگیر، گاودوشه، دوچرخه، خاکروب، گل ماله وغيره.

11 - اسم مصغر: آنست که بر کوچکی چیزی یا شخصی دلالت کند، اسم مصغر دارای

پسوندهای ذیل میباشد:

- | اک | با اسمهای مختوم به کانسونانت می آید: طفلک، کتابک، اسپک وغيره.

- | اکه | با اسمهای مختوم به کانسونانت، مثل: مردکه، زنکه وغيره.

- | گک | با اسمهای مختوم به واول یا مختوم به کانسونانت های ه|، مثل: بچه گک، میرزاگک، راه گک، غچی گک وغيره.

- | چه | مثل: باغچه، دریاچه، سراچه وغيره.

- | او | مثل: فضلو، خيرو، عینو وغيره.

اسمهای مصغر گاهی به مفهوم حقيقي خود یعنی کوچکی چیزی بکار میرود، مثل: قلمک، خانه گک، وغيره. گاهی برای ترحم و شفقت می آید، مثل: طفلک، بیچاره گک، دخترک، پسرو، و گاهی هم برای تحقیر آید، مثل: زنکه، مردکھف مردک.

12 - اسم صوت: مورفیمها و کلمه های صوت در زبان دري به چندگونه وجود دارد: چنانکه عده ای از

آن برای بیان حالات هیجانی و ناگهانی در زمینه تعجب، تأسف، تحسین، تنبیه وغيره می آید و اکثر آن مورفیم نا مستقل میباشد و ما از آن در بخش مورفیمهای بسته سخن گفتیم. برخی دیگر از این دسته مورفیمها مستقل میباشد و در همین زمینه ها بکار میرود و عبارت است از: خوشا، خرما، دردا، دریغا، زینهار، وا اسفا وغيره. و اما عده دیگر از کلمه های صوت که اسم گفته میشود، نام صداهای مختلفی است که بوسیله انسان، حیوان و یا طبیعت تولید میشود. این دسته اسمهای صوت در زبان دري به گونه های ذیل می آید:

- به تنهایی یا به شکل مکرر برای خواندن و راندن جانوران، مثل: کش (کشه، کشی)، پشت، کوچی، چخ، پشی پشی، بی بی، توتو وغيره.

- مطلقاً تکرار یک کلمه، مثل: غزغز، غرغر، غم غم، گرگر، پس پس، شرشر، ژغ ژغ، تک تک، تق تق، غو غو، میومیو، جزجز، ترنگترنگ و غیره

- تکرار یک کلمه با تبدیل واول آن، مثلاً: ترق تروق، تیک تاک، شرب شروپ، ترپ تروپ و غیره.

- تکرار عطفی با واول |و| و تبدیل واول کلمه، مثل: تخ و توح، تق و توق، ترنگ و تروننگ، جرننگ و جروننگ و غیره.

- تکرار عطفی با تبدیل فونیم اول کلمه نخست به فونیم |پ| در کلمه دوم مثلاً: چخ و پخ، ترق و پرق، قغ و یغ، ترنگ و پرننگ و غیره.

- افزودن |اس| در آخر کلمه، مثلاً: شرس، غرس، بغس، چرس، تنگس، شرنگس و غیره.

13 - اسم مبهم : اسمهایی که تا کنون از آنها بحث کردیم، دارای مسمی و مدلول صریح و آشکار بوده اند و اما اسمی که مسمی و مدلول آن واضح و آشکار نباشد، اسم مبهم گفته میشود. اسم مبهم به تنهایی بکار میرود، مثلاً: کسی نیامد، بعضی میگویند ویا قبل از آن اسم مبهم یکی از مورفیم های معین کننده استعمال شود، از قبیل: هر، همه، هیچ، چه، کدام، مثلاً: هرکس، همه چیز، هیچکدام، چه چیز، کدام جای، چه اندازه، و نظایر آن.

حالات اسم

حالت اسم بیان نقش آن است در ارتباط به واژه های دیگر جمله. اسم در زبان دری دارای پنج حالت است و آن در برخی از حالات دارای نشانه مورفولوژیکی نمیشد، بدینگونه:

1. حالت فاعلی (Nominative case) :

حالتی است که اسم در جمله مبتدا (مسندالیه) و فاعل فعل واقع شده باشد و یا فعل به آن تعلق گیرد. اسم در زبان دری در حالت فاعلی کدام نشانه مورفولوژیکی ندارد، بلکه اینگونه حالت از موقعیت و ارتباط نحوی آن در جمله درک میشود، مثلاً: فرید رفت. شاگرد کتاب خواند. پیاله شکست.

2 - حالت مفعولی (Objective case) :

حالتی است که فعل فاعل راساً بالای آن واقع شده باشد. نشانه نحوی حالت مفعول اسم عبارت از پذیرش پسینه «را» است در جمله، مثلاً: فرید نامه را نوشت. وهرگاه پسینه بکار نرود، مفعول با فعل یک ترکیب فعلی را میسازد مثلاً: بیان جمله فوق به صورت: فرید نامه نوشت - نامه نوشتن.

3 - حالت اضافی (Possessive case) :

حالتی است که اسم به اسم دیگر نسبت داده میشود، نشانه حالت اضافی اسم عبارت از پسوند اضافی است که بصورت کسره ا کلمه مختوم به همخوان می آید، چون: کتاب فرید، تابستان کابل، و به صورت |ی| در واژه های مختوم به واکه، چون: آشنای فرید، بازوی فرید، خانه فرید. همچنان اسم در صورت موصوف شدن در ترکیب توصیفی همین حالت را داراست و یا همینگونه پسوند اضافت تبارز میکند، چون: شاگرد خوب، بانوی مهربان، خاله مهربان.

4 - حالت متممي يا پيشينه اي (case Dilative):

حالتی است که اسم با یکی از پیشینه ها به جمله ارتاط می یابد که همین پیشینه ها نشانه نحوی حالت متممی اسم می باشد، مانند: شاگرد از خانه آمد. با پول خرید.
اسم در این حالت بعضا با حذف برخی از پیشینه ها به ویژه (به، در) نیز می آید، چون: شاگرد خانه آمد. (به خانه)، فرید خانه است. (در خانه).

5 - حالت ندایي (Vocative case): حالتی است که اسم منادی واقع میگردد، در این

صورت اسم یا پسوند ندا را میپذیرد، چون: جانا! پسرا!، یارا!، یا با نشانه ندا در جلو آن بکار میرود، مانند: ای برادر!، ای پسرا! و یا در اشعار غالبا به شکل (ایا) می آید: ایا نسیم سحر فتحنامه ها بردار!

صفت (Adjective)

صفت آن است که حالت و چگونگی چیزی یا شخصی را نشان دهد. یعنی صفت معنی اسم را مشخص تر، آشکارتر و محدودتر میسازد. مثلا: وادی شاداب، روز روشن، دشتهای سرسبز، شبهای دراز، مرد پرماجرا، طفل هوشمند و غیره.
صفت دارای این ویژگیها است:
- معنی کننده برای اسم است.
- پسوند |تر| یا |ترین| را میپذیرد.
- پسوند جمع را نمیپذیرد.
- پسوند نکره را نمیپذیرد.
- به حیث قید هم می آید.
صفت به انواع ذیل تقسیم میشود:

1 - صفت عادی: آنست که چگونگی و حالت چیزی را یا کسی را بطور مطلق و کلی بیان

میکند، بدون اینکه آنرا در مقایسه قرر دهد و یا درجه اندازه آن را نشان دهد، مثلا: خوب، بد، سفید، خمارآلود، نیرومند، باهوش، در صورت عادی اینگونه صفت بعد از موصوف قرار میگیرد و موصوف با نشانه افزایش |i| با صفت مرتبط میگردد، مانند: دست توانا، آدم خوب، و هرگاه موصوف با اول | a | ختم شده باشد در این صورت با نشانه افزایش | y | می باشد که در نگارش به شکل | - ی | می آید، مثلا: هوای خوب، آشنای باوفا، خانه (ی) قشنگ، لیموی ترش، آلوی خوب، ...

هرگاه این ترتیب بهم بخورد، یعنی صفت قبل از موصوف قرار گیرد، آنگاه نشانه افزایش نیامده، ترکیب توصیفی حیثیت کلمه مرکب را بخود میگیرد، مانند: خوب آدم، سروقد، سیاه چشم، خوش سخن.

2 - صفت مقایسی برتر (تفضیلی):

آن است که موصوف ها را با شخص یا چیز دیگر و یا با اشخاص و چیز های دیگر مقایسه کنند، یعنی درجه و اندازه موصوف یا موصوف ها را نسبت یک یا چند فرد همنوع نشان بدهند و نشانه آن پساوند | - ترا است، مثلا: بزرگتر، داناتر، سیاه تر، نیرومندتر... بطور نمونه اگر بگوییم: اتاق خوردتر، یعنی یک اتاق نسبتا خورد در برابر یک یا چند اتاق بزرگ و یا اتاق های خوردتر، یعنی چند اتاق نسبتا خوردتر در برابر اتاقهای بزرگتر و نظایر آن.

البته اینگونه صفت مانند صفت عادی بعد از موصوف که دارای نشانه افزایش | | یعنی کسره یا | yi | باشد، می آید، مانند: طفل شوختر، خانه قشنگتر، هوای سردتر، دانشجوی لایقتر، کدوی کلانتر، برگهای زردتر.

صفت مقایسه‌ی برترین (عالی):

آنست که موصوف یا موصوفها را با همه افراد گروه مقایسه کنند، یعنی که درجه و اندازه موصوف یا موصوفها را نسبت به همه افراد همنوع نشان بدهد و نشانه آن پساوند تری میباشد، مثلا: بزرگترین، خوبترین، زیباترین و غیره. اینگونه صفت همیشه قبل از موصوف می آید، آنهم دو گونه: نخست با نشانه افزایش | | بیاید که در این صورت موصوف جمع آید، چون: بهترین روزها، درازترین شبها، جوان ترین نویسندگان، دلچسب ترین موضوعات.

دوم، بدون نشانه افزایش | | بیاید که در این صورت موصوف باید مفرد آید، چون: بهترین روز، درازترین شب، جوان ترین نویسنده، دلچسب ترین واقعه. توضیح اینکه: دراز ترین شب یعنی شب دراز نسبت به همه شبها.

4 - صفت پرسشی:

آنچه کلمه های پرسش که پیش از اسم در جمله پرسشی نمی آید و جواب آنها صفت میباشد، صفت پرسشی گفته میشود، از قبیل: چگونه، چطور، چسان، و نظایر آن. مثلا: چگونه کتاب، کتاب خوب، چطور آدم، آدم خوب، چسان شب، شب دراز.

5 - صفت نسبتی:

آنست که کسی یا چیزی را بدان نسبت دهند. صفت نسبتی در زبان دری دارای پساوندهای ذیل میباشد:

- | - ی | | | در کلمه های مختوم به کانسونانت، مثلا: بلخی، هراتی، کابلی، سنگی، خشتی و غیره. هرگاه کلمه مختوم به واول باشد، این واول دارای الومورف های ذیل میباشد:
- پساوند | پی | در کلمه های مختوم به واول | a o u a | و برخی از کلمه های ختم شده به واول | a |، مثل: آسیایی، طلائی، خرمایی، دانشجویی، لیمویی، جادویی، قهوه یی، پنبه یی، - پساوند | وی | در برخی از کلمه های مختوم به واول | a | «الف مقصوره» و واول | a |، مثال: هسته وی، بیضه وی، کره وی، دایره وی، گنجوی، معنوی، موسوی، مولوی، غزنوی، دهلوی.

همچنان با آمدن پساوند | - ي | در برخي کلمه ها تغييراتي از قبيل: حذف، افزايش، و يا ابدال صورت گيرد، مثلا کلمه هاي : کوفه، مکه، بصره، مدینه، بخارا، مرو، ري، جسم، وغيره که در صورت نسبتي به شکل: کوفي، مکي، بصري، مدني، بخاري، مروزي، رازي، جسماني، تحتاني، فوقاني، روحاني پيشاني مي ايند.

- | ه | مثلا: یکساله، سه ماهه، دو روزه، دوساعته، دامنه، دهانه، دندان، گردنه، چرخه، سرخه، سبزه و غيره.

- | ي | مثلا: زرین، سیمین، لورین، غمین وغيره.

- | ي | مثلا: پشمینه، زرینه، سیمینه، وغيره.

- | ا | مثلا: طفلانه، مردانه، زنانه، عاشقانه، روزانه، شانه، سالانه، ماهانه.

- | ا | مثلا: دوگانه، بچگانه، یگانه وغيره.

6 - صفت فاعلي:

آنست که کننده کار را بشناسد. در زبان دري صفت فاعلي داراي پساوندهاي ذيل مي باشد:

- | ا | با ريشه حال فعل، مثلا: شنونده، نويسنده، بيننده، پرنده، دونده وغيره.

- | آ | با ريشه حال فعل، مثلا: شنوا، بينا، گویا، دانا وغيره

- | آ | با ريشه حال فعل، مثل: روان، خندان، دوان، وغيره.

- | ا | با ريشه ماضي و حال فعل، مثل: خريدار، خواستار، پرستار وغيره.

- | ا | با ريشه ماضي و حال ويا اسم، مانند: پروردگار، خواستگار، آموزگار، ستمگار وغيره.

- | ا | با اسم، مثل: ستمگر، دادگر، آهنگرف چرمگر، وغيره.

همچنان صفت فاعلي مرکب در زان دري فراوان وجود دارد، بدینگونه: (اسم - ريشه حال)

مثلا: دانش آموز، سخندان، سخن پرور، رنجبر وغيره.

7 - صفت مفعولي:

آنست که مفعول را بشناساند. در زبان دري صفت مفعولي از ريشه ماضي با پساوند | ه | ساخته ميشود، چون: شکسته، برده، کشته، خورده وغيره. صفت مفعولي نیز بعد از اسم متعلق به آن که داراي نشانه افزايش مي باشد، قرار ميگيرد، مثلا: دل شکسته، حيوان کشته، سخن گفته، گل شگفته، صفت مفعولي اصلاً به شکل : ن ريشه ماضي « ه » + فعل معاون « شده » بوده است که به غرض اختصار فعل معاون آن حذف شده است. همچنان بعضا کلمه ديگري در جلو صفت مفعولي آمده صفت مرکب از اين نوع را ميسازد، مانند: رنگ رفته، خون گشته، دست خورده، دلزده، دل سوخته، نورسيده، بزرگ زاده، نیم سوخته وغيره. البته در اين صورت نخست بدون نشانه افزايش | ا | مي باشد. بعضا هم اینگونه ترکیب به شکل مقلوب نیز می آید، چون : پریده رنگ، گرفته خاطر، آشفته حال وغيره.

صفت مفعولي مرکب همچنين از ترکيب کدام کلمه ديگر با ريشه حال ساخته ميشود، مثلا: پاي مال، دست پرور، دستگير (گرفتار)، دست چين، نيم سوز، نيم جوش وغيره.

ضمير (Pronoun)

ضمير جانشين اسمي ميگردد که پيشتر ذکرش در کلام آمده باشد، آن اسم را مرجع ضمير ميگويند وظيفه ضمير جلو گيري از تکرار است در سخن. زيرا تکرار کلمه موجب نارسايي و ضعف کلام ميگردد. ضمير در زبان دري سه نوع است: ضمير شخصيف ضمير مشترک و ضمير اشاره.

1 - ضمير شخصي (Personal Pronoun)

آنست که جانشين اسم انسان گردد، از اينکه اينگونه ضمير نمودار شخص چه مفرد و چه جمع ميباشد بنا بران تعداد ان به شش ميرسد:

من : شخص اول مفرد

ما : شخص اول جمع

تو : شخص دوم مفرد

شما : شخص دوم جمع

او (وي): شخص سوم مفرد

ايشان (اوشان، آنان، آنها) : شخص سوم جمع

ضميرهاي شخصي هرگاه پيش از فعل آيند و در جاي فاعل قرار گيرند فاعلي گفته ميشوند؛ مثلا: من خواندم، ما خوانديم، تو خواندي، شما خوانديد... واگر با پسينه (را) همراه فعل متعدي بيابند، مفعولي گفته ميشوند. البته در اين صورت از ضمير من فونيم |ن| و از ضمير تو فونيم |و| بيافتد، مثال: مرا گفت، ما را گفت، ترا گفت، شما را گفت، او را گفت، ايشان را گفت. همچنان اگر ضميرهاي شخصي، بعد از اسم متعلق بخود شان که داراي نشانه افزايش ميباشد، بيابند ضمير اضافي گفته ميشوند. مثلا: کتاب من، کتاب ما، کتاب تو، کتاب شما، کتاب او، کتاب آنان.

ضميرهاي شخصي ما و شما را که جمع اند نبايد دوباره جمع بست، زيرا جمع الجمع در زبان دري وجود ندارد. اگرچه در گذشته و در روزگاران بسيار قديم هم اين دو ضمير بکار رفته باشد. باز هم مورد تأمل است، زيرا اگر در شعر آمده باشد شايد نظر به ايجابات شعري بوده است.

2 - ضمير مشترک (Reflexive Pronoun) :

ضمير مشترک هم بجاي اسم بکار ميرود. از اينکه اينگونه ضمير براي شخص اول، دوم، و سوم در زمينه مفرد و جمع بودن يکسان مي آيد، ضمير مشترک گفته ميشود.

ضميرهاي مشترک در زبان دري عبارتند از : **خود**، **خويش**، **خويشتن**. از جمله ضمير «خود» مورد استعمال بيشتتر دارد، هم در نهاد و هم در گزاره بکار ميرود وبا ارتباط به فعل معنای تأکید را ميرساند. در ترکيب به گونه هاي مختلف مي آيد، مثلا: خود گفتم، خود گفتم، خودم گفتم، خودت گفتم،

خودتان گفتید. من خود گفتم، تو خود گفتی، شما خود گفتید، او خود گفت. خود من گفتم، خودما گفتیم، خود شما گفتید، خود او گفت.

اما ضمیر های مشترک (خویش) و (خویشتن) استعمال کمتر داشته به تنهایی و بدون ضمیر شخصی و پسوند ضمیری بکار میروند. این ضمیرها غالباً در گزاره می آیند، مثلاً: کتاب خویش را گرفت. خویشتن را ملامت کرد.

3 - ضمیر اشاره (Demonstrative Pronoun) :

ضمیر اشاره نیز جانشین اسم میگردد. در زبان دری ضمیرهای اشاره عبارتند از : «این و آن» برای مفرد و «ایشان - آنان - اینها - آنها» برای جمع، مثال: با دوست و دشمن طریق مدارا پیش گیر، چه این را دشمنی کاهد و آن را دوستی افزاید.

در اینجا «این» ضمیر استیجایی دشمن و «آن» ضمیر است و بجای دوست استعمال شده است.

عدد (Numeral)

عدد کلمه ایست که شماره اشخاص و اشیا را تعیین میکند. اشخاص و اشیايي که شماره و اندازه آنها معین میگردد معدود گفته میشود، چون : دو قلم، ده شاگرد و غیره. اینجا قلم و شاگرد معدود اند.

عدد چهار نوع است: عدد اصلی، عدد توصیفی، عدد توزیعی و عدد کسری.

1 - عدد اصلی: که عبارت از یک، دو، پنجاه، صد، هزار و غیره. اصلاً تعداد اعداد اصلی بسیار کم و محدود است و عبارت است از: یک تا ده، 20 - 30 - 40 - 50 - 60 - 70 - 80 - 90 - 100 - هزار - میلیون - میلیارد و همچنان لک و کرور. باقی اعداد دیگر از ترکیب همین اعداد ساخته میشوند. اعداد اصلی به صورت عادی در جلو معدود می آید. گاهی هم میان عدد و معدود مورفیم های معین کننده قرار میگیرد، مثلاً: پنج دانه قلم، دو جلد کتاب، دو تا نان، ده تن ورزشکار... اما در بعضی موارد استعمال معین کننده حتمی است، مانند: دو بوتل شربت، هشت سیر آرد، سه کیلو بوره، و نظایر آن، چه در غیر آن موضوع مبهم بوده و همین معین کننده از آن رفع ابهام میکند.

2 - عدد توصیفی:

این نوع عدد نمایشگر درجه و مرتبه معدود یا موصوف میباشد. عدد توصیفی دارای پسوندهای آتی میباشد:

(الف) | ام | : با اعداد مختوم به کانسونانت می آید، مثلاً: یکم، دهم، بیستم، صدم و غیره.

اگر اعداد مختوم به واول باشند، آنگاه مورا - ام| بکار میرود، چنانکه: اعداد مختوم | اوول | و | ای | با پسوند | - وم | می آید، مثلاً: دوم، سوم و عدد سی که مختوم به واول | | است - ایم | می آید، مثلاً:

سي یم. اینگونه اعداد مانند صفت عادي پس از معدود (موصوف) مي آید، چون: روز دوم، بخش پنجم...

ب) | - امين | با اعداد مختوم به کانسونانت مي آید، مانند: پنجمين، پنجاهمين... واگر اعداد مختوم با واول | | و | | يا | باشد با پسوند | ومين | يا |يمين | مي آید، مانند: دومين، سومين، سي یمين. اینگونه اعداد مانند صفت برترین (عالي) قبل از معدود (موصوف) قرار ميگيرد، مانند: پنجمين سال، چارمین جلسه، دومين مرحله.

ج) | - ين | با اعداد نخست، اول و همچنان آخر و آغاز مي آید، مثلاً: اولين، نخستين، آخرين، آغازين. اين اعداد نیز در جلو معدود خود واقع ميشود، چون: نخستين سال، آخرين مرحله.

3 - اعداد توزيعی:

که تقسيم معدود را به بخشهاي مساوي نشان ميدهد و از تکرار اعداد اصلي ساخته ميشود، مثلاً: دودو، پنج پنج، هفت هفت ونظاير آن.

عدد توزيعی در زبان دري به چند گونه گفته ميشود:

- به هرکدام دو دو افغاني رسيد.

يا به اختصار: به هر کدام دودو هزار رسيد.

ويا براي جلوگيري از تکرار: به هر کدام دو هزاري رسيد.

يعني که در صورت اخري عدد اصلي تکرارنميشود، بلکه یک عدد اصلي با پسوند | ي | - |) در اخير معين کننده مي آید.

اگر معين کننده مختوم به واول باشد، بجاي | ي | الومورف آن يعني | yi | - | يي | مي آید، مثلاً: به هر کدام دوتايي رسيد يا چهاردانه يي رسيد.

همچنان بعضاً معين کننده هم نمي آید و پسوند | ي | ا عدد ميبیوندد، مثلاً: کتاب ها را بيستس خرسد. يعني بيست بيست افغاني خريد.

باز هم اگر عدد مختوم به واول باشد با آن پسوند | - يي | مي آید، مثلاً: کتابچه ها را پانزده يي خريد. قلم هاي خود کار را دويي خريد.

4 - عدد کسري:

آنست که جزئي از عدد اصلي را نشان ميدهد. اینگونه عدد در زبان دري به چند صورت گفته ميشود، بدینقرار:

پنج یک (یک برپنج)، شش یک (یک بر شش)، هشت یک (یک بر هشت)، چاريک « در محاوره چارک» (یک ر چار).

يا: یک پنجم، یک ششم، یک هشتم، یک چارم، دو سوم، سه چارم،

ويا: یک بر پنج، سر برچار، پنج بر هفت.

قيود (Adverbs)

قيد کلمه ايست که معنای فعل را در جمله مشخص و معین میکند، زیرا فعل در جمله دارای معنای نامشخص و نامحدود میباشد. البته بدین علت که به موضوعات و نکات زیاد در ارتباط میباشد، مثلاً: محل وقوع، وقت وقوع، نوعیت وقوع، علت وقوع، چرایی و چگونگی وقوع، کمیت وقوع و امثال آن. پس مورفیم و کلمه ای که این نکات مرتبط به فعل را در جمله توضیح میدهد و معنای فعل را در این زمینه ها آشکارا میسازد، همانا قید است. از آنرو قید از نگاه معنی به انواع ذیل تقسیم میشود:

1 - قید زمان: که وقت وقوع فعل را مشخص و تعیین میکند، مثلاً: دیروز، دیشب، امروز، امسال، پارسال، دیر، زود، حالا، فردا و غیره.

2 - قید مکان: که محل وقوع فعل را توضیح میکند، مثل: اینجا، آنجا، بالا، پائین، درون، بیرون، پس، پیش، راست، چپ و غیره.

3 - قید مقدار: که وضع وقوع فعل را از نگاه کمیت و اندازه نشان میدهد، مثلاً: بسیار، فراوان، بیشتر، اندک، ذرهذره، قطره قطره و غیره.

4 - قید حالت: که چگونگی وضع وقوع فعل را بیان میکند، مانند: آهسته، زود، آهسته آهسته، زود زود، دوان، خندان، گروه گروه، یکباره، پیهم و نظایر آن.

5 - قید تأکید: که معنای فعل را شدت دهد و آنرا مؤکد گرداند، چون: همانا، هر آئینه، بدرستی، البته، حتماً، ضرور، بیگمان، بدون شک و غیره.

6 - قید پرسشی : که در مورد استفهامو پرسش با ارتباط به فعل بکار میرود، مثل: چند، چقدر، چطور، کجا، کی، چرا و غیره.

7 - قید شک: که بر گمان و عدم ایقان در زمینه دلالت کند، مانند: شاید، گویا، گویی، ممکن، احتمالاً و غیره.

8 - قید نفی: عدم وقوع فعل را تأیید میکند، مانند: هیچ، هرگز، کلی، ابد، و غیره.

9 - قید تمنا، که در زمینه خواهش و آرزو با ارتباط به فعل بکار میرود، مثل: کاش، ای کاش، کاشکی، آیا بود، چه بودی، چه میشد، مثلاً: «آیا بود که گوشه چشمی بما کنند»، «اگر دردم یکی بودی چه بودی»، اگر درد دل می شنیدی چه میشد»

10 - قید نتیجه: که نتیجه عمل را بنماید، مثل: سرانجام، عاقبت، بالاخره... باید گفت که فعل در جمله میتواند یک قید داشته باشد و یا بیشتر، مثلاً: حمید دیروز صبح شتابان اینجا آمد. در این جمله دیروز، صبح، شتابان و اینجا قید میباشند. همچنان در زبان دري بعضاً حتي عبارات نیز به حیث قید اجزای وظیفه مینمایند، بطور مثال: احمد دیرتر از همه رفقا اینجا رسید. حمید سراپا وحشت زده گفت. در اینجا «دیرتر از رفقا» و «سراپا وحشت زده» عباراتی اند که قید واقع شده اند. گذشته از اینگونه قیدها که در فوق ذکر شد، انواع دیگر قید نیز در زبان دري قابل تشخیص و بررسی میباشد، از قبیل

قید استثنا، قید ایجاب، قید شرط، قید علت، و غیره که بر شمردن و شرح آن‌همه سخن را به درازا میکشد.

گروه فعل (فعلیه ها) Verb group

فعل کلمه ای است که دلالت میکند به انجام کاری یا بروز حالتی در یک زمان معین، مثلاً: احمد نوشت. اکرم میرود. پروین خواهد آمد. پرویز مریض شد. پیاله شکست. در تابستان روزها دراز میشود. هوا گرم است. کتاب را بیار....

فعل مفهوم گسترده ای داشته موضوعات گوناگونی را دربر دارد، چنانکه به انجام کار و حدوث حالتی دلالت میکند، به شخص معینی و به زمان مشخصی ارتباط میگیرد، به ریشه های مخصوص تعلق داشته ساخت و طرز کاربرد بخصوص را دارا میباشد، همینگونه فعلها وجه و صورت اشتقاق مختص خود را دارند و نیز از نگاه روابط معنوی با اجزای دیگر سخن قابل تحقیق و بررسی میباشند. چه فعل جز عمده و مهم سخن است، جزئی که بدون آن جمله ناتمام میماند و حتی بعضاً به تنهایی خودش یک جمله میتواند بود.

ریشه های فعل (Verb stem):

ریشه به کلمه ای گفته میشود که وند به آن بچسبد و بدینصورت کلمه های جدید ساخته میشود. ریشه نه تنها در زمینه فعل، بلکه در مورد اسمیه ها نیز قابل مطالعه و تحقیق میباشد. چنانچه اسمهای ترکیبی همه دارای ریشه و وند میباشند، مثلاً: هنرمند، همدم، ستمگار، باغبان، ناکام و غیره.

در اینجا هنر، دم، ستم، باغ، کام و امثال آن اسم و ریشه اند و (مند، هم، گار، بان و با) وند میباشند. البته مفهوم و صورت ریشه واقعیت نسبی دارد چه ریشه هایی که دارای چندین وند باشند وند هایی که قبل از وند آخری با آن چسپیده اند، جمعاً ریشه شمرده میشود، مثلاً: در کلمه هنرمندیها، و ناکامیها و نظایر آن نسبت به وند آخری کلمه های هنرمندی و ناکامی ریشه بوده و |ها| وند گفته میشود. در زبان دری اساساً دو ریشه برای فعلها وجود دارد:

نخست فعل امر بدون پیوند تأکیدی | ب -| مثلاً: خور، نیس، پوش، رو، گوی و غیره که ریشه حال (ریشه شماره یک) گفته میشود و همه فعلهای حال | آمدن وندهای تصریفی از آن ساخته و گردان میگردد. همچنان بعضی اسمها نیز از آن تشکیل میشود، مانند: روان، روش، کنش، واکنش، نویسنده، شنوا و دیگر فعل ماضی مطلق شخص سوم مفرد، مثلاً: گفت، خورد، نوشت، دید و غیره که ریشه ماضی (ریشه شماره دو) گفته میشود و همه فعلهای ماضی با آمدن وند های تصریفی از آن تشکیل و گردان میشود، همینگونه اسمها نیز از آن بوجود می آید، مانند: خریدار، پروردگار، درخواست، پرستار و غیره.

همچنان مصدر به اصطلاح قدیم نیز از همین ریشه ماضی ساخته میشود، آنها با افزودن | - ان| در آخر آن، مثلاً: از رفت - رفتن، از زد - زدن، از خورد - خوردن، از نوشت - نوشتن... بنابراین مصدر خودش جای صدور فعل ها نه، بلکه کلمه مشتق است و نام کاری است که قابل انجام میباشد از انرو باید آن را اسم فعل گفت نه مصدر.

اصطلاح مصدر در زبان دری اصلاً از عربی و به مفهوم ویژه مربوط به همان زان بکار میرود، چه در آن زبان که جزء خانواده جدا از خانواده زبان دری است، مصدر جای صدور همه فعلها از ماضی و مضارع میباشد. مثلاً: از مصدر «ضرب» مرفوع الاخر، فعل ماضی «ضرب» به فتح اول و دوم و سوم به معنای زد و فعل مضارع «یضرب» به ضم چهارم به معنای میزند اشتقاق میشود و مصدر جنساً در فعل ماضی و مضارع انتقال یافته است.

اما در زبانهای اندواروپایی مثلاً در زبان انگلیسی مصدر اصطلاح غرب انفتیف (infinitive) گفته میشود که از اصل (infinite) گرفته شده و به معنای نامحدود میباشد چنانچه گفته میشود: (The infinitive verb) یعنی فعل نامحدود که در آن شخص یا جمع افراد معلوم نباشد. بنابراین انتتیف (infinitive) اسم فعل میباشد که زمانه و شخص از آن معلوم نمیشود و این اسم فعل خود مشتق از اصل فعلی است، مثلاً: در انگلیسی (infinitive) اسم فعل میباشد که زمانه و شخص از آن معلوم نمیشود و این اسم فعل خود مشتق از اصل فعلی است. مثلاً در انگلیسی (infinitive) از اصل حال مشتق میشود با جزء پیشوندی |to| به حیث نمونه: to go (رفتن) to write (نوشتن) و to see (دیدن).

و اما در زبان دری انفتیف infinitive یعنی اسم فعل از اصل ماضی مشتق میشود، چون: رفت - رفتن، نوشت - نوشتن، دید - دیدن...

اسم فعلهای دیگری نیز در زبان دری وجود دارد که دارای همینگونه مفاهیم بوده بدینصورت ساخته میشود:

- از آمدن پسوند |اش| و |ه| از ریشه حال، چون: روش، دانش، خورش، خنده، گریه، ناله وغیره.

- از آمدن پسوند |آر| با ریشه ماضی، چون: رفتار، دیدار، گفتار....

- از ترکیب دو ریشه حال یا دو ریشه ماضی به صورت عطفی، چون: سوز و گداز، گیرودار، دادوگرفت، آمدورفت....

- از ترکیب ریشه ماضی با ریشه حال به صورت عطفی، مانند: گفتگو، جستجو....

- از ترکیب حال با فعل نهی: کشمش، دار مدار و غیره.

- از ترکیب اسم ا ریشه حال، مثل: دسترس، پایمال...

- از ترکیب اسم و قید با ریشه ماضی، چون: گلگشت، پیشرفت و....

- از آمدن پسوند |ی| و الومورف های آن |گی، یی| با اسمیه ها مانند: مردی، پادشاهی، نجاری، بنده گی، پارسایی، داناپی.

- از آمدن پسوند |یت| عربي در آخر اسم چون: آدمیت، انسانیت...

2 - اشخاص فعل:

هر فعل از خود فاعل دارد که آن کار یا حالت بدو نسبت داده میشود و فاعل اگر خود گوینده باشد آنرا شخص اول و اگر شنونده باشد شخص دوم و هرگاه دیگر کسی باشد شخص سوم گفته میشود. از اینکه در زبان دري تنها صیغه (ساخت) مفرد و جمع است و تشبیه وجود ندارد و هم مذکر و مؤنث و یا مستوی در آن یکسان است، بنابراین فعل های دري در صورت مفرد بودن به چهار شخص و با در نظرداشت جمع شخص ارتباط میگیرد، بدینگونه:

شخص سوم: مفرد و جمع

شخص دوم: مفرد و جمع

شخص اول: مفرد

شخص اول: مفرد مع الغیر

باید گفت که در این زمینه اساس همان ریشه های فعل است و با آمدن پسوندهای تصریفي فعلی ساخت همه اشخاص فعل تکمیل میگردد، یعنی که نمودار جنبه های شخص در افعال دري پسوندهای تصریفي میباشد. مثلاً:

شخص سوم: مفرد - نوشت

جمع - نوشتند

شخص دوم: مفرد - نوشتي

جمع - نوشتید

شخص اول: مفرد - نوشتم

جمع - نوشتیم

شخص اول مع الغیر: نوشتیم

3 - وجوه فعل:

فعل نظره اقتضای کلام، شکل و صورت های گوناگون را خود میگیرد. بنابراین از نگاه طرز و صورت یان ه انواع مختلف تقسیم میشود که از جمله پنج وجه (mood) آن عمده و مهم میباشد: **اخباري، امري، التزامي، مصدری و وصفی.**

الف) وجه اخباري: فعل در این صورت به کردن یا شدن کاری ویا نسبت دادن حالتی دلالت میکند و از وقوع حادثه خبر میدهد، مثلاً: احمد به سفر رفت. محمود کامیاب شد. امروز هوا گرم است.
ب) وجه امري: فعل در اینصورت کردن و نکردن کاری را ه طریق خواهش و استدعا بیان میکند، یعنی فعل در وجه امري فرمودن به کاری ویا منع کردن از کاری را ارائه میدارد، مثلاً: پیش برو، ایستاد مشو...

ج) وجه التزامی(احتمالی): فعل در اینصورت انجام کاری را بطور شک و تردید بیان میکند، یعنی دلالت فعل در این وجه قطعی نه بلکه غیر یقینی میباشد، مانند: ناصر به سفر رفته باشد. ممکن فردا برویم....

د) وجه مصدری (اسم فعلی): فعل در این صورت به شکل اسم فعل ویا ریشه ماضی که آن هم معنای اسم فعل را میدهد، می آید. غالباً در این وجه قبل از فعل، فعلهای معاون از قبیل: باید، توان، میتوان، میتوانست، شاید، خواهد، خواست، داند، دانست و چندتای دیگر آورده میشود که بعضی معنی تأکیدی و برخی هم مفهوم احتمال را میرسانند. مانند: باید گفت، شاید آمد، خواهد رفت، خواست آمدن، نیارست گفت وغيره.

ه) وجه وصفی: فعل در این صورت علاوه بر بیان انجام کاری حالت و چگونگی وقوع فعل ویا وضعیت فاعل را نشان میدهد غالباً اینگونه فعل در جمله آمیخته و در فقره تابع می آید، در حالیکه فاعل یکی میباشد؛ مثلاً: حمید خندیده داخل اتاق شد. پروین نزدیک پنجره نشسته مطالعه میکرد. اینجا «خندیده» و «نشسته» فعل وصفی بوده وضعیت حمید را هنگام داخل شدن و حالت مطالعه کردن پروین را نشان میدهد. البته بعد از فعل وصفی بکار بودن «و» عطف نادرست میباشد.

4 - جنبه های معنوی فعل:

فعل در زبان دري از نگاه معني به لازم و متعدي تقسيم ميشود. از اينکه اين جنبه در ساختمان جمله از لحاظ امکان و عدم امکان ذکر مفعول و نیز از لحاظ تشکیل بعضی از افعال متعدی با پسوندهای خاص آن اهمیت زیاد دارد از آن رو تحقیق و درک این موضوع ضروری است.

فعل لازم (ناگذرا): آنست که تنها به فاعل تمام شده مفعول نخواهد، مثلاً: پرویز رفت. ناصر نشست. پروین آمد. وغيره. بدین معنی که فعل لازم با پسینه «را» نمی آید، بلکه متعلقات اینگونه فعل تنها با پیشینه ها یعنی (از، در، به، بر، تا، و برای) می آید، مانند: پرویز از خانه رفت. ناصر بر چوکي نشست. پروین به صنف آمد.

فعل متعدی (گذرا): آنست که علاوه بر فاعل در جمله مفعول نیز بخواهد، خواه مفعول آن ذکر گردد ویا نگردد، مثلاً: ناصر نوشت، ناصر نامه را نوشت. پروین گفت، پروین او را گفت.... البته فعل متعدی هم با پسینه هاآمده میتواند، مانند: ناصر نامه را در صنف نوشت.

بایدگفت که برخی از فعلها به هردو صورت، یعنی لازم و متعدی استعمال شده میتواند که بنام فعل های مشترک یاد میشود؛ مثلاً: فعلهای شکست، ریخت، سوخت. چنانکه اگر به شکل لازم بکاربرده شوند، میتوان گفت:

پیاله شکست، چای ریخت، دستش سوخت.

و هرگاه به قسم متعدی استعمال شوند گفته میشود: پرویز پیاله را شکست. پروین چای را ریخت. چای دستش را سوخت.

در زبان دري ميتوان بعضي از فعل هاي لازم را بوسيله آوردن پسوند | - آند | ويا | - آيد | با ريشه آنها متعدي ساخت. همچنان برخي از فعلهاي متعدي هم بدينگونه به نوع ديگر فعل متعدي در مي آيند، مانند: خند، خندان، ويا خندانيد، دواند ويا دوانيد، گريخت - گريختاند، شکست - شکستاند، آموخت - آموختاند.

5 - صيغه (ساخت) فعل:

نخست فعل معلوم و مجهول:

فعل معلوم (active): آنست که فاعل آن معين و آشکارا باشد، يعني فعل به فاعل نسبت داده شده باشد. به سخن ديگر فاعل فعل معلوم در عين حال نهاد جمله هم باشد. فعل لازم و متعدي هر دو بصورت معلوم ميتوانند آمد: مثلاً : پروين آمد، ناصر کتاب را آورد.

فعل مجهول (Passive): آنست که فاعلش معين و آشکار نباشد و فعل به مفعول نسبت داده شده باشد، يعني فاعل فعل مجهول ذکر نشده بجاي آن مفعول نهاد جمله را تشكيل ميدهد؛ مثلاً: آهنگ خوانده شد. آهنگ شنیده میشود. بنا بران فعل، مخصوصاً فعلهاي متعدي دو نوع گردان ميداشتند: يکي گردان معلوم که در بخش « زمان فعل» به تفصيل ارائه ميگردد و ديگر گردان مجهول که در زمانه ماضي از صورت مفعولي فعل همراه با «شد» و مشتقات آن بحيث معاون فعل ساخته ميشود، بدينگونه از ريشه «گفت»:

ماضي مطلق: گفته شد، گفته شدند، گفته شدي، گفته شديد، گفته شدم، گفته شديم.

ماضي قريب: گفته شده است، گفته شده اند، گفته شده اي، گفته شده اند، گفته شده ام، گفته شده ايم.

ماضي بعيد: گفته شده بود، گفته شده بودند، گفته شده بودي، گفته شده بوديد، گفته شده بودم، گفته شده بوديم.

ماضي التزامي: گفته شده باشد، گفته شده باشند، گفته شده باشي، گفته شده باشيد، گفته شده باشم، گفته شده باشيم.

ماضي استمراري: گفته ميشد، گفته ميشدند، گفته ميشدي، گفته ميشدي، گفته ميشدم، گفته ميشديم.

و در زمانه حال ساخت مجهول از صورت مفعولي فعل همراه با «شو» و مشتقات آن ه حيث فعل معاون ساخته ميشود، مانند:

حال مطلق و استمراري: گفته ميشود، گفته ميشوند، گفته ميشوي، گفته ميشويد، گفته ميشوند، گفته ميشويم.

حال التزامي: گفته ميشود، گفته ميشوند، گفته ميشوي، گفته ميشويد، گفته ميشوم، گفته ميشويم.

و فعل مستقبل مجهول نیز از صورت مفعولي فعل و ریشه «خواه» با مشتقات آن و نشد» به حیث فعل معاون ساخته میشود، مثل: گفته خواهد شد، گفته خواهند شد، گفته خواهی شد، گفته خواهید شد، گفته خواهیم شد.

باید گفت که فعل های متعدی گرچه غالباً دارای ساخت مجهول میباشند. گردان مجهول برخی از آن طوری که فعل «گفت» با نمونه های آن دیده شد، کامل میباشد و اما بعضاً هم دارای گردان مجهول نمی باشند، مثلاً: فعل «نوشت» که گردان مجهول آن تنها در شخص سوم مفرد و جمع درست و در شخص اول و دوم نادرست باشد، چنانکه میتوان گفت: نوشته شد، نوشته شدند، یعنی نامه نوشته شد یا نامه ها نوشته شدند. و اما نمیتوان گفت: نوشته شدم، نوشته شدیم، یا: نوشته شدی، نوشته شدید.

دوم - فعل مثبت و منفي (Affirmative and Negative Verb) :

فعل مثبت (Affirmative) آنست که انجام کار یا نسبت دادن حالتی را بطور ثبوتی و ایجابی بیان کند، یعنی که فعل از فاعل به ظهور رسیده میباشد، چون: پروین نامه را نوشت. پرویز آهنگ را خواند. برف هوا را سرد ساخت.

فعل منفي (Negative) آنست که انجام کاری و یا نسبت دادن حالتی را بطریق سلبی و نفي بیان کند. یعنی که فعل از فاعل به ظهور نرسیده باشد، مانند: پروین آهنگ را نخواند. پرویز نامه را ننوشت. البته در زبان دری نشانه فعل منفي پیشوند | ن - | نفي است که در آغاز فعل می آید، مانند: نگفت، نمی خواند، نخواهد بود. بنابراین هر فعل معلوم یا مجهول مثبت در برابر خویش گردان معلوم و یا مجهول منفي نیز خواهد داشت.

6 - زمانه فعل:

فعل از نگاه زمان سه قسم است، یعنی وقوع فعل یا حدوث حالتی به سه زمانه تعلق میگیرد:

زمان ماضي یعنی زمان قبل از سخن گفتن (Past tense)

زمان حال یعنی زمان وقت سخن گفتن (present tense)

زمان مستقبل یعنی زمان پس از سخن گفتن (Future tense)

و فعل نظر به ارتباط با این سه زمانه نام فعل ماضي، فعل حال و فعل مستقبل یاد میشود.

فعل ماضي و انواع آن

فعل ماضي آنست که دلالت میکند بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته یا قبل از سخن گفتن و به انواع ذیل تقسیم میشود:

1 - فعل ماضي مطلق (Past perfect tense) :

که دوری و نزدیکی آن نظر به زمان حال معلوم نباشد. طریق ساخت آن چنین است: ریشه ماضي + پسوندهای ضمیری فاعلی | - اند، - ی، - ید، - ام، - یم |.

مثال: از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد : دید

جمع: دیدند.

شخص دوم - مفرد: دیدي

جمع: دیدید

شخص اول - مفرد دیدم

جمع (مفرد مع الغیر) : دیدیم

2 - فعل ماضي استمراري (Past continuous tense) :

که در گذشته بار بار و به تکرار واقع شده است. اینست طریق ساخت آن:

| - مي | يا | همي | + ریشه ماضي + پسوندهاي ضميري فاعلي | - اند، - ي، - يد، - ام، - ايم |

مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد : مي دید

جمع: مي دیدند

شخص دوم - مفرد : مي دیدي

جمع: مي دیدید

شخص اول - مفرد : مي دیدم

جمع (مفرد مع الغیر) : مي دیدیم

3 - فعل ماضي قريب (Present perfect tense) :

که زمانه وقوع آن به زمان حال نزدیک میاشد، از اینکه از کار و امري انجام شده در زمانه گذشته حکایت

میکنند، بعضا آنرا ماضي نقلي هم گفته اند. طریق ساخت آن چنین است:

ریشه ماضي + | - ه | + «است» در شخص سوم مفرد بحيث معاون فعل و در مابقي پسوندهاي

ضميري فاعلي | - اند، - اي، - ايد، - ام، - ايم |. مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد : دیده است

جمع : دیده است

شخص دوم - مفرد: دیده اي

جمع: دیده ايد

شخص اول - مفرد: دیده ام

جمع : دیده ام

جمع (مفرد مع الغیر) : دیده ايم

وقتي که متون گذشته مطالعه شود چنین مینماید که ماضي قريب اصلا چنین گفته میشود: ریشه

ماضي + | - ه | + است + پسند هاي ضميري فاعلي | - اند، - ي، - يد، - ام، - ايم | مثلا: گفته است،

گفته استند، گفته استی، گفته استید، گفته استم، گفته استیم. اما جزء شخص سوم مفرد از باقی ساخت های فعل معاون «ست» بغرض اختصار برداشته شده است.

4 - فعل ماضی بعید (past perfect tense) :

که زمان وقوع آن از حال دور باشد. از اینکه زمان وقوع آن پیش از فعل ماضی دیگری است آن را ماضی مقدم هم گفته اند، مثلاً: وقتیکه من آمدم، دوستان رفته بودند. اینست طریق ساخت آن: ریشه ماضی + | ه | + بود + پسوندهای ضمیری فاعلی | اند، - ی، - ید، - ام، - یم. | مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد : دیده بود

جمع: دیده ودند

شخص دوم - مفرد : دیده ودي

جمع: دیده بودید

شخص اول: مفرد: دیده بودم

جمع (مفرد مع الغیر) : دیده بودیم

5 - فعل ماضی التزامی (Past portative conditional tense) :

که انجام کار و امری را در گذشته بطور شک یا تمنا ویا شرط بیان میکند. البته غالباً در این زمینه ها نشانه شک یا تمنا ویا شرط هم با فعل ذکر میشود، مثلاً: شاید گفته باشم، کاش آمده باشد، اگر رفته باشد....

طریق ساخت آن چنین است:

ریشه ماضی + | ه | - باش + پسوندهای ضمیری فاعلی | - اد، - اند، - ی، - ید، - ام، - یم. | مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد : دیده باشد

جمع: دیده باشند

شخص دوم - مفرد: دیده باشي

جمع: دیده باشید

شخص اول - مفرد دیده باشم

جمع (مفرد مع الغیر): دیده باشیم

فعل حال و انواع آن

فعل حال که دلالت میکند بر انجام کاری یا بیان حالتی در زمان کنونی و به انواع ذیل تقسیم میشود: فعل حال مطلق، فعل حال استمراری، فعل حال التزامی، فعل امر و فعل نهی.

1 - فعل حال مطلق (Perfective present tense) :

که انجام کاری یا امری را بصورت مطلق و عادی در زمان کنونی بیان میکند و کار در حال دوام نباشد،
مثلاً: شب میخوانم. فردا میروم.

اینگونه ساخته میشود:

| - می | ویا | همی | + ریشه حال - پسندهای ضمیری فاعلی | - اد، - اند، - ی، - ید، - ام، - یم |.
مثال از ریشه (بین):

شخص سوم - مفرد: میبیند

جمع: می بینند

شخص دوم: مفرد: می بینی

جمع: می بینید

شخص اول - مفرد : می بینم

جمع (مفرد مع الغیر): می بینم

2 - فعل حال استمراری (Present continuous tense) :

که انجام کار یا امری را در حال دوام بیان میکند؛ مثلاً: باران میبارد. یعنی حالا باریدن باران دوام دارد.
نامه مینویسم. یعنی در حال نوشتن نامه هستم.

البته طریق ساخت فعل حال استمراری عیناً مانند حال مطلق است، یعنی در شکل یکسان
میباشد و فرق آنها محض در مفهوم و مدلول آنها است. و اما در گفتار و محاوره فعل حال استمراری
نظر به لهجه های مختلف به اشکال گوناگون و بصورت فعل مرکب منکشف یا عبارت فعلی گفته
میشود، بطور مثال: میروم، گفته راهی است، گفته ایستاده است....

3 - فعل حال التزامی (tense Present portative conditional):

که انجام کار یا حدوث حالتی را در زمان کنونی طور شک یا تمنا ویا شرط بیان میکند، مثلاً:
شاید بروم، کاش بیاید، اگر بیاید...

طریق ساخت آن چنین است:

| - ب | + ریشه حال + پسوندهای ضمیری فاعلی | - اد، - اند، - ی، - ید، - ام، - ایم |.

مثال از ریشه (بین):

شخص سوم - مفرد : ببیند

جمع: ببینند

شخص دوم - مفرد: ببینی

جمع: ببینید

شخص اول - مفرد: ببینم

جمع (مفرد مع الغیر): ببینم

4 - فعل امر (Imperative):

که به انجام کاری بصورت خواهش و استدعا دلالت کند و تنها دو صیغه دارد: مفرد و جمع شخص دوم. در فعل امر ریشه حال | پیشوند تأکیدی | ب-| و جمع آن | | پسوند ضمیری | - اید | می آید، مثلاً: رو - بروید، بنویس - نویسید.

و اما با فعل مرکب پیشوند | ب-| غالباً نمی آید، مانند: رحم کن - رحم کنید، آسوده باش - آسوده باشید، خاموش شو - خاموش شوید...

5 - فعل نهی (Prohibitive):

که انجام نشدن کاری را بصورت خواهش و استدعا بیان کند و تنها دو ساخت دارد: مفرد و جمع شخص دوم. در فعل نهی ریشه حال با پیشوند نهی | - مه | و جمع آن با پسوند ضمیری | - ید | می آید، مثلاً: مرو - مروید، ظلم مکن - ظلم مکنید.... باید افزود که در محاوره غالباً بجای پیشوند نهی | - مه | - پیشوند نهی | نه | آورده میشود، مثلاً: نرو - نروید، نخور - نخورید....

فعل مستقبل (Future tense)

آنست که دلالت کند بر انجام کاری یا یان حالتی در زمان آینده. طریق ساختن آن اینگونه است: ریشه حال | خواه | + پسوندهای ضمیری فاعلی | - اد، - اند، - ی، - ید، - ام، - ایم | + ریشه ماضی. مثال:

شخص سوم - مفرد: خواهد دید

جمع: خواهند دید

شخص دوم - مفرد: خواهی دید

جمع: خواهید دید

شخص اول - مفرد: خواهم دید

جمع (مفرد مع الغیر): خواهیم دید

فعل مستقبل در زبان دری مخصوصاً در محاوره بطرز دیگری نیز گفته میشود، مثلاً بدینگونه:

خواهد | خات | + ریشه ماضی + پسوندهای ضمیری فاعلی | اند، - ی، - ید، - ام، - ایم |. مثال:

شخص سوم - مفرد : خواهد دید

جمع: خواهد دیدند

شخص دوم - مفرد : خواهد دیدی

جمع: خواهد دیدید

شخص اول - مفرد: خواهیم دیدم

جمع (مفرد مع الغیر): خواهیم دیدیم

عبارت (Phrase))

در زبان دري و غالب زبانهاي ديگر يك دسته مورفيما، ضمن داشتن روابط نحوي با هم تركيب ميشوند و مجموعا در محل يك مورفيم واحد قرار ميگيرند. اين گروه از مورفيما عبارت گفته ميشوند.

اگر ما جمله ساده «قلم شكست» را در نظر بگيريم. مي بينيم كه اين جمله از دو جز «قلم» و «شكست» تشكيل شده است. اينجا ميتوان بجاي قلم يك گروه مورفيما را كه با هم رابطه نحوي دارند، كار برد؛ بطور مثال: قلم پرويز، قلم خودرنگ، قلم خودرنگ پرويز، اين قلم، اين قلم خودرنگ، اين قلم خودرنگ پرويز، اين قلم سياه، اين قلم سياه، اين قلم خودرنگ سياه، اين قلم خودرنگ سياه پرويز. همه اين گروه مورفيم ها در فوق كه با هم رابطه نحوي دارند، ميتوانند بجاي مورفيم «قلم» در جمله بالا بكار وند، بنابران عبارت ناميده ميشوند. و اما جز دوم جمله ذكر شده «شكست» ميباشد كه همچنان ميتوان بجاي مورفيم «شكست» يك گروه مورفيما را كه با هم رابطه نحوي دارند استعمال كرد و گفت: كاملا شكست، به آساني شكست، بسيار به آساني شكست، كاملا شكسته است، به آساني شكسته است، كاملا به آساني شكسته است. واضحا اين گروه مورفيما كه با هم رابطه نحوي دارند ميتوانند بجاي مورفيم «شكست» بكار روند، پس عبارت خوانده ميشوند.

در مثال فوق عنصر اصلي گروه هاي نخست «قلم» ميباشد كه اسم است، بنابران گروه هاي نخست را عبارت اسمي مينامند و از اينكه عنصر اصلي گروه هاي دومي «شكست» ميباشد كه فعل است، پس گروه هاي دومي را عبارت فعلي بايد گفت. اما هر دو گروه فوق به تنهائي مفهوم كاملي را نمي رسانند و با اظهار هريك آنها به تنهائي معني ناتمام ميمانند. حالا با در نظر داشت توضيحات بالا، عارت را تعريف ميكنيم و سپس انواع هر كدام را بررسي مينماييم. «عبارت مجموعه دو يا چند مورفيم مستقل يا نامستقل است كه با يكدیگر رابطه نحوي داشته، اما داراي معنای تام و كامل نباشد.» حال ميپردازيم به شرح انواع عبارت هاي دري.

انواع عبارت در زبان دري

نخست : انواع عبارت هاي اسمي:

عبارت اسمي آنست كه عنصر عمده و اساسي آن اسم باشد، عبارت اسمي در جمله يا در نهاد و يا در گزاره مي آيد. اينگونه عبارت به انواع ذيل تقسيم ميگردد:

1 - عبارت اضافي: آنست كه در آن يك اسم به اسم ديگر يا ضمير نسبت داده ميشود، جز اول آن مضاف و دومش مضاف اليه گفته ميشود. كوچكترين عبارت اضافي اينگونه ساخته ميشود: «اسم + نشانه افزايش |ا| بعد از كانسونانت يا الومورف آن | yi | بعد از واول + اسميه» مثلا: شهر كابل، كتاب پروين، اشناي پرويز، ابروي او، ونظايران. اينگونه عبارات را ميتوان با آوردن اضافه

هاي پي درپي يا صفت ويا صفتهايي براي مضاف و مضاف اليه گسترده ساخت، مثلا: شاعران ما، شاعران جوان ما...

عبارت اضافي از نظر معني به پنج نوع ذيل تقسيم ميگردد:

(الف) عبارت اضافي ملكي: كه مضاف اليه مالک مضاف باشد، چون: كتاب پروين، مال

مردم، خانه او....

(ب) عبارت اضافي اختصاصي: كه مضاف مختص به مضاف اليه باشد، چون: گل باغ، کنار

سرک، سبزه چمن، دروازه خانه....

(ج) عبارت اضافي بياني: كه مضاف اليه ماده اصلي مضاف باشد، چون: انگشتر طلا، نگين

فيروزه، رخت ابريشم، لباس كتان...

(د) عبارت اضافي تشبيهي: كه مضاف به مضاف اليه تشبيه گردد، چون: قدسرو، دندان

صدف، لب لعل، ابروي كمان، دل سنگ....

البته در صورت مقلوب آمدن اينگونه عبارت، مضاف اليه بر مضاف تشبيه ميشود، مثلا: سروقد،

لعل لب، كمان ابرو، تير مژگان و غيره، اما در اينصورت بعضا نشانه افزايش در بين دو كلمه نمي آيد كه آنگاه عبارت حيثيت كلمه مركب را خود ميگيرد، مثل: صدف دندان، كمان ابرو، سروقد وغيره.

(ه) عبارت اضافي استعاري: كه مضاف به معنای مجازي و استعاري كار برده ميشود،

چون: دست هار، ستاره خت، آسمان هنر، بال فكر، پنجه جنون، دامن صبر و غيره.

2 - عبارت توصيفي: آنست كه در آن حالت و چگونگي يك اسم يا ضمير توسط صفت بيان

گردد، آن اسم يا ضمير را موصوف گویند كه كوچكترين عبارت توصيفي اينگونه ساخته ميشود:

«اسميه + نشانه افزايش | i | پس از كانسونانت يا الومورف آن | yi | بعد از واول + صفت»

مثلا: شهر قشنگ، گل سرخ، من بيچاره، آلوي ترش، آشناي خو و غيره

واما تنها صفت برترين را (با پساوند ترين) در عبارت توصيفي در جلو موصوف قرار ميگيرد،

يعني با نشانه افزايش قل از اسم مي آيد، مانند: كوتاهترين شبها، بهترين روزها، لايق ترين شاگردان....

بعضا هم در اين زمينه نشانه افزايش از ميان حذف ميگردد كه در اين حال موصوف بايد مفرد آورده شود، مثلا: كوتاه ترين شب، بهترين روز، بزرگترين شهر،... عبارت توصيفي را ميتوان با آوردن نشانه تنكير، شدت دهنده صفت و پياپي آوردن صفتها و صفت هاي مركب گسترده و طولاني تر ساخت.

مانند: گلي سرخ، روزهاي بسيار كوتاه، روز هاي گرم تابستاني، روز هاي گرم و دراز تابستان...

3 - عبارت بدلي: آنست كه پس از نامي مورفيمهاي ديگري براي تشخيص كردن آن بحيث بدل نام

و متممش ذكر گردد، از قبيل: لقب، پيشه، مقام، رابطه خویشاوندی و غيره كه عموما بدل عبارات توصيفي يا اضافي ميباشد، كوچكترين عبارت توصيفي اينگونه ساخته ميشود: «اسميه + نشانه

افزايش + اسميه» چون: احمد دريور، كريم نجار...

ويا «اسمیه + اسمیه - نشانه افزایش | a| بعد از کانسونانت یا الومورف آن | yi| بعد از واول + اسمیه» مثلا: پرویز شاگرد مکتب، شما محصلان پوهنتون، پروین خواننده رادیو... اینگونه عبارت با آمدن عبارت های اضافی و توصیفی گسترده بحيث بدل، طولانی تر و گسترده تر میشود، مثلا: پروین خواننده معروف رادیو کابل، پرویز پسر خاله بسیار مهربان کریم...

4 - عبارت عددی: آنست که متشکل از عدد و معدود باشد. کوچکترین صورت عبارت عددی اینگونه است: « عدد + اسمیه» مثلا: دوماه، سه پرند، پنج اتاق... واما عبارت عددی با آمدن مشخص کننده های عددی و عدد نامعین و معدودهای چند جزئی گسترده تر میگردد. مانند: سه جلد کتاب، هردو ماه، یک چهارم سال، دو پرند زیا، یک پایهرادیوی ساخت چین...

5. عبارت پیشینه یی یا متممی: آنست که همراه با پیشینه ها بیاید و بدینوسیله متمم با اجزای دیگر جمله بپیوندد. کوچکترین عبرت پیشینه یی اینگونه باشد: «پیشینه + اسمیه» مثلا: بر چوکي، در صنف، برای شما، با آنهاف بی توف از خانه، به کوچه، تا آنجا... در اثر آوردن صفتها و مضاف الیه با متمم فعل، اینگونه عبارت شکل گسترده را بخود میگیرد. یعنی عبارت گسترده دیگر همراه با پیشینه متمم واقع گردد، شکل گسترش یافته عبارت پیشینه یی بمیان می آید، چون: در پای درخت سرو، بر فراز کوه پر برف، از کنار دریای خروشان پنجشیر...

6. عبارت پسینه یی یا مفعولی: آنست که در جلو پسینه «را» بیاید و کوچکترین شکل آن اینگونه است: «اسمیه + پسینه» مثلا: کتاب را، خانه را، او را، نوشته را... عبارت پسینه یی با استعمال کلمه های مرکب و معین کننده و عدد، یا مضاف الیه و یا صفت گسترده تر میگردد، چون: کتابخانه ها را، آن کتاب را، دواخانه یی را، خانه او را، شهر زیبای کابل را ... عبارت پسینه یی گاهی با پساوند تنکیر و حذف پسینه می آید که در این صورت خود یک عبارت تنکیری است، مثلا: کتابی، به جای کتابی را، یا کتاب های، روزهایی.

7 - عبارت معین شده: آنست که با معین کننده ها از قبیل: این، آن، حرف همه، هیچ، و امثال آن بیاید، کوچکترین صورت آن چنین است: « معین کننده + اسمیه» مثلا: ان روز، این خاطر، هر ساعت، همه مردم، هیچ فرزانه، هردو، آن دو... اینگونه عبارت با آمدن پساوند نکره و صفت و عبارت های پی در پی اضافی گسترده تر میگردد، مانند: هرخردمندی، هیچ فرزانه یی، این شهر زیبا، هر سرو این باغ، آن دختر آشوبگر سینمایی...

8 - عبارت اسم فعلی: آنست که یک جز آن اسم فعل باشد و دو شکل می آید:

(الف) «اسمیه + اسم فعل»، مثلا: پول یافتن، نان خوردن، شهادت نامه گرفتن، راه رفتن وغیره. در این صورت عبارت پسینه یی پس از حذف پسینه با اسم فعل یکجا شده و اینگونه عبارت را ساخته است. (ب) «اسم فعل + نشانه افزایش | a| + اسمیه» مثلا: یافتن پول، رفتن آهسته، شنیدن نصیحت، خوردن بسیار، خریدن قلم... اینگونه عبارت با آمدن معین کننده و پسینه و نیز با مضاف و مضاف الیه

واقع شدن خود ویا اجزای آنها گسترده تر میشود، مثلاً: پول زیاد یافتن، نان خود را خوردن، شهادت نامه بدست داشتن، بالا پوش خوب خریدن....

9 - عبارت قیدی: آنست که غالباً جز اساس آن قید وده و با آن در زمینه های مختلف و به

منظور های گوناگون مورفیمهای دیگری از قبیل: شدت دهنده، عدد، اسم، پیشاوند افزوده شده گسترده تر میگردد و جمعا بحیث قید بکار میرود، عبارت قیدی در زبان دری به اشکال ذیل می آید:
الف) «شدت دهنده + قید»، قید حالت ویا قید زمان را میسازد؛ چون: خیلی عالی، فوق العاده خوب، سخت مشکل، بسیار دیر، خیلیها زود...

ب) « شدت دهنده + به - قید + پساوند | ی - ا|» قید حالت واقع گردد، مثلاً: بسیار به تیزی، خیلی به دلآوری، بسیار به آهستگی....

ج) (پیشینه «با» + شدت دهنده + نشانه افزایش + اسمیه) ویا (پیشینه «با» + شدت دهنده + اسمیه) قید حالت را میسازد مانند: با کمال احتیاط، با نهایت دقت، با بسیار جدیت...

د) «عدد + اسمیه» قید حالت ویا زمان واقع گردد، مثلاً: یک بار، دو مرتبه، چند ساعت...

ه) «عدد+ عدد+ اسمیه» قید حالت و زمان ویا مکان را میسازد، چون: یک دو روز، دوسه ساعت، سه چهار مرتبه،... یا «عدد+ پساوند افزایش |ا| + عدد + اسمیه» مثلاً: یکی دو روز، یکی دوبار، یکی دوجای.... ویا «عدد + عدد + اسمیه + پساوند | ی = e|» مانند: دو سه روزی، سه چار سالی، دو سه ساعتی....

و) «معین کننده + اسم» قید مکان و زمان واقع گردد، چون: اینجا، همه جا، همین جا، هروقت، آن زمان...

ز) «اسمیه + پساوند تنوین |ان|» قید حالت باشد، چون: مسلماً، واقعاً، بعداً، فوراً، و نظایر آن. یعنی بدرستی، در واقع، بعداز آن، بصورت فوری.

ح) «به + اسم + نشانه افزایش + اسم» قید حالت را میسازد، چون: به طرز خاص، بطور مستقیم، بطور عموم، بطور کلی، بصورت مکمل، بشکل ناقص، به کمال احترام، به وضع خراب....

دوم - انواع عبارتهای فعلی: عبارت فعلی آنست که جز عمده و اصلی آن فعل باشد.

اینگونه عبارت در جمله، و همیشه در گزاره می آید. از همین جاست که آن را میتوان عبارت فعلی گفت، چه در غیر آن و مجزا از جمله، عبارت فعلی، خود معنی کامل را میرساند، یعنی به تنهایی میتواند جمله باشد، حتی فعلهای بسیط نیز غالباً میتواند جمله گفته شوند.

عبارت های فعلی به اشکال ذیل در جمله می آیند:

1 - «ریشه ماضی + |ه| + فعل معاون + پساوندهای ضمیری فاعلی» این عبارت فعلی از

نوع فعلهای اصلی مربوط به زمان ماضی میباشد، مثلاً: دیده بودی، آمده باشید....

2 - «فعل معاون + پساوند ضمیری فاعلی + ریشه ماضی» این عبارت فعلی از نوع فعل

اصلی مربوط به زمان مستقبل میباشد، مثلاً: خواهیم رفت، خواهند گفت....

3 - «فعل معاون + ریشه ماضی بحیث اسم فعل (مصدر مرخم)» این عبارت فعلی از نع
وجه اسم فعلی می‌باشد، مثلاً: باید گفت، میتوان رفت، بایست.

4 - «اسم + فعل» درینگونه عبارت فعلی، بعضاً اسم همراه فعل می‌آید و فعل مرکب را
می‌سازد؛ مثلاً: در چهار مثال اول ذیل، و بعضاً مفعول پس از حذف پسینه با فعل می‌پیوندد و اینگونه
عبارت را بوجود آورد؛ مثلاً: سه مثال اخیر ذیل: دوست دارد، فریاد کشید، پدید آمد، دست کشید، کار
کرد، کتاب آورد، خانه خرید...

5 - «قیدیه + فعل»، مثلاً: نزدیک آمد، دور برو، مستانه رقصید، خوب خواند، خوب است، زرد
است.

هسته و وابسته عبارت:

در هر عبارتی در زبان دری یکی از اجزا و عناصر آن در تشکیل عبارت و ارتباط آن به دیگر
بخش‌های جمله نقش عمده و اساسی دارد، چنانکه اگر آن جزء کشیده شود، عبارت مفهوم اصلی
خود را از دست می‌دهد و با بخش‌های دیگر جمله ارتباط آن قطع میگردد. بطور مثال: درین عبارت «کتاب»
نقش عمده دارد، اگر عبارت فوق را هر قدر انکشاف دهیم، مورفیم «کتاب» باز هم عنصر اصلی آن
می‌باشد، بدینگونه: این کتاب خوب، این کتاب بسیار خوب، این کتاب بسیار خوب چاپ کابل....

در اینجا اگر کلمه «کتاب» حذف گردد، عبارت بی مفهوم شود. همچنان هرگاه عبارت بالا را
در جمله قرار دهیم، نقطه مهم ارتباط با دیگر اجزای جمله همین کلمه «کتاب» است، مثلاً: در جمله
ذیل:

این کتاب بسیار خوب چاپ کابل نایاب شده است. اینجا با ارتباط به مورفیم «کتاب»، فعل
سوم شخص مفرد آمده است و ما نمیتوانیم درین زمینه فعل را به شکل «نایاب شده اند» یا «نایاب
شده ای» و یا «نایاب شده بودید» و امثال آن آن بیاوریم.

دیده میشود که در اینجا کتاب مهمترین عنصر عبارت را تشکیل داده است چه از نگاه معنی
در خود عبارت و چه از نگاه ساختمان در صورت قرار گرفتن در جمله، پس کتاب هسته عبارت میشود
و هسته مهمترین جزء عبارت است که نقش تمام عبارت را معین میکند.

البته باقی قسمت‌های عبارت بنام وابسته یاد میشود یعنی که وابسته جزء اصلی و
اساسی عبارت نبوده، پس از بوجود آمدن هسته با آن افزوده میشود و با حذف آن عبارت مفهوم خود
را از دست نمیدهد.

وابسته‌ها در زبان دری یا قبل از هسته می‌آید که درین صورت وابسته‌های پیشرو گفته
میشوند، مثلاً در عبارت: این کتاب، این همه کتابها، «این» و «این همه» وابسته‌های پیشرو اند. و یا
وابسته‌ها بعد از هسته قرار می‌گیرند که در اینصورت وابسته‌های پیرو نامیده میشوند، مثلاً: در عبارت
«کتاب خوب»، «کتاب بسیار خوب»، «خوب» و «بسیار خوب» وابسته‌های پیرو اند.

البته تعداد وابسته ها نامعین و محل وقوع هسته و وابسته ها در عبارت در زبان دری نسبتاً معین است.

گفته یا قول (Utterance)

گفته گروهی از مورفیمها و کلمه هاست که هر چند از لحاظ ساختمان جمله نیست، اما بحیث جزء ساختمان بزرگتر هم قرار ندارد.

گفته با آهنگ مخصوص ادا شده، مسقلاً حالات یا مطالب گوناگون را بیان میکنند. بعضاً گفته را شبه جمله نامیده اند و در تعریف آن آورده اند که : کلمه ایست که متضمن معنای جمله یی باشد. اما باید علاوه کرد که گفته یا طوریکه دیگران شبه جمله نامیده اند، همواره کلمه نمیباشد، بلکه گفته یا بصورت مستقل یا نامستقل، یعنی به تنهایی و یا یکجا با ترکیب های دیگر و نیز بشکل جزئی از یک فقره یا جمله ای که اجزای دیگر آن حذف شده باشد، می آید، بدینگونه گفته ها دو نوع اند: بسته و آزاد.

نخست - گفته های بسته که عبارتند از:

1 - گفته هایی که به تنهایی میتوانند معنای کامل دهند، اما به حیث جزء جمله های همپایه ا فقره های مابعد خود پیوند معنوی دارند، از قبیل: مورفیمها و کلمه های اصوات:

مثلاً: آه (متأسفم)، چقدر تنبلی!

آفرین (آفرین بر تو باد)، کارت را خوب اجام دادی!

بلی (همینطور است)، پول چیز خوبی است!

افسوس (افسوس میکنم)، چه آدم سهل انگاری است.

کریم (کریم به تو میگویم) ! اینجا بیا!

خدایا (ای خدا التجا دارم)، رحم کن!

خوب (خوبست)، چه فرمودی؟

نخیر (اینطور نیست)، فردا خواهد آمد.

2 - گاهی گفته های فوق جزء جمله های هسته یی میباشد و در این صورت غالباً واژک « که » یا «تا» می آید، مثلاً:

افسوس (متأسفم) که آن روزگار خوش چون برق گذشت!

هیئات (جای بس تأسف است) که ایام جوانی خود را بیهوده سپری کرد!

هان (آگاه باش) تا زندگانی را به غفلت نگذرانی!

الا (متوجه باش) تا دلی نیازاری!

3 - همچنان واژک یا واژههایی که در بدل یک فقره در برابر پرسشی ه کار میرود با همین ارتباط به فقره مقابل خود، گفته بسته را تشکیل میشود، مثلاً:

چه میخوانی؟ کتاب.

از کجا آمدی؟ از کتابخانه.

دوم - گفته های آزاد عبارتند از:

1 - واژک های اصوات که به تنهایی ویا با واژه ها و عباراتی پس از خود به حیث جزء گفته می آیند، گفته های آزاد اند، مثلا:

آفرین ! افسوس!

آه! آوخ!

وای سرم! (درد میکند)

آخ دلم! (درد میکند)

وای به حال او! (باد)

واژکها یا عباراتی که منادا واقع میشوند نیز شامل همینگونه گفته اند، چون:

نجیب !

خدایا!

ای سعادت موهوم!

ای ابرهای متراکم بهاری !

2 - واژکهایی که اصلا جزئی از جمله بوده اما در اثر کثرت استعمال مابقی اجزای آنها حذف شده باشد، گفته های آزاد اند، مثلا:

سلام! (سلام برتو باد!)

شب بخیر !

صبح تان خوش!

اشتهای خوب!

3 - عبارتهای قسمیه که در مورد سوگند بکار میروند، غالبا گفته های آزاد اند، مثلا:

به سرت! یعنی به سرت سوگند میخورم.

به خدا! یعنی به خدا قسم میخورم.

4 - عبارت های تمنایی شامل اینگونه گفته اند، مثل:

به امید دیدار!

به ارزوی پیروزی های بیشتر تان!

برخی واژک های اصوات مخصوصا آنهایی که در مورد راندن یا خواندن جانوران توسط انسانها بکار میروند، شامل گفته های آزاد اند، چون:

کش! کشه! یا کشی! (دورشو) برای راندن مرغ.

پشت ! پشته! (برای راندن پشک)

کوچ! کوچ! (برای راندن سگ)
بیویو! بی بی! (برای خواندن مرغ)
پشی پشی! (برای خواندن پشک)....

3 - عبارت های عنوانی هم گفته های آزاد اند مثلا: دستور زبان دري، علم بدیع، تاریخ ادبیات دري....

فقره (Clause)

فقره یکی از واحدهای کلی زبان میباشد که دارای ارکان اساسی جمله (نهاد و گزاره) بوده، اما از نگاه معنی غالبا با واحدهای کلی دیگر در سخن مرتبط میشوند. به سخن دیگر در هر زبان یک شکل منفرد یا یک عبارت، یا ترکیبی از شکلهای بامعنی ویا عبارات وجود دارد که معمولا نقش بزرگترین واخذ گفتار را به عهده داشته با واحد های کلی دیگر مرتبط میباشد. این واحد سخن فقره گفته میشود، مثلا:

آمد - صورت منفرد

آمدم (یک عبارت)

به خانه آمدم (چند عبارت)

همینکه بهار آمد (چند عبارت)

همینکه بهار آمد دنیا زیبا میشود. (جمله متشکل از دو فقره)

از مثال های فوق چهار نمونه نخست به تنهایی آمده نسبتا واحد های کلی زبان میباشد و یک فقره گفته میشوند، گرچه در معنی ممکن بعضا جمله ها و اجزای دیگر سخن ارتباط گیرند. وهر چهار نمونه دارای ارکان اساسی جمله که عبارت از نهاد و گزاره است، میباشد. واما مثال اخري متشکل از دو واحد کلی سخن میباشد، یکی «همینکه بهار آمد» و دیگر «دنیا زیبا میشود» این هر دو از نگاه معنی یک به دیگر مرتبط اند. پس هرکدام از این واحدهای کلی که بعضا از حیث معنی به واحدهای کلی دیگر ارتباط میگیرند، فقره گفته میشوند.

بادر نظر داشت نکات بالا، فقره را اینگونه تعریف میتوان کرد: « فقره قسمتی از جمله است که خودش نیز جمله میباشد.»

در هر زبانی بیشتر از یک نوع فقره وجود دارد. در زبان دري بطور کلی دو نوع فقره قابل تشخیص میباشد: فقره های بزرگ و فقره های کوچک.

نخست فقره هایی که از اسم یا ضمیر (اسمیه) با یک فعل ویا از یک عبارت اصلی و یک عبارت فعلی تشکیل شده است، یعنی:

«اسمیه (اسم یا ضمیر) + فعل»

یا: «عبارت اسمی + عبارت فعلی»

مثلا: چون پرویز آمد.

یا : چون او آمد.

ویا: این شش طفل چاق که اینجا در حال خوردن سیب اند.

اینگونه فقره ها نسبتاً متداول تر وبا ثبات تر اندو میتوان آنها را فقره های بزرگ گفت، زیرا که ساختمان آنها از «اسم یا ضمیر + فعل» تشکیل شده است.

نوع دیگر فقره هایی اند که برخی از اجزای ساختمانی آنها بعضاً محذوف، مستتر و مقدر میباشد از قبیل گفته ها (Utterance) که ذکر آن گذشت. آنگونه فقره ها را میتوان فقره های کوچک گفت. مثلاً: بلی، کریم! افسوس، افرین! و نظایر آن. بطور مثال در این گفتگو:

- پروین!

- بلی! کجاستی؟

- اینجا.

- چه میکنی؟

- هیچ.

دیده میشود که اینجا (کجاستی؟) و (چه میکنی؟) فقره ای بزرگ و باقی فقره های کوچک اند. ما در باره فقره های کوچک یا گفته (قول) قبلاً بصورت کافی سخن گفتیم، پس حالا تنها روی فقره های بزرگ صحبت میکنیم.

فقره های بزرگ:

فقره های برگ گرچه از نگاه ساختمان کامل اند و دارای ارکان اساسی یعنی نهاد و گزاره میباشد. اما همیشه از نظر معنی کامل نیستند، بلکه بعضاً به جز دیگری مرتبط میباشد. از آنرو آنها را نمیتوان جمله گفت، اگرچه برخیز فقره ها ظاهراً از نگاه معنی هم کامل مینمایند، اما وقتی که جزء دیگر مربوط به آنها ذکر گردد آنگاه ناکامل بودن شان روشن میشود، مثلاً: فقره «مال از بهر آسایش عمر است» که در نگاه نخست معنای آن کامل است، اما وقتی که متصل به آن گفته شود: «نه عمر از بهر گرد کردن مال.» آن وقت واضح میشود که قبلاً معنی آن کامل نبوده و محتاج به فقره دیگری بوده است. اینست مثالهای دیگری درین زمینه که فقره های نخست آن ها به تنهایی میتواند کامل باشد: شما وقت تر آمدید اما او ناوقت آمد.

برادرش اوازخوان است، او هم آواز میخواند.

او بسیار کوشید، لیکن موفق نشد.

او زود زود آمد، تا وقت تر نرسد.

با درنظرداشت نکات فوق فقره بزرگ از نگاه ساختمان در زبان دری به دو گونه جدا میشود: فقره آزاد (مستقل) و فقره بسته (نامستقل).

1 - فقره آزاد: آنست که ظاهراً از نگاه شکل کامل باشد و آنرا میتوان بدون تغییر بصورت مستقل بکار برد و مفهوم کاملی را بواسطه آن انتقال داد.

اینگونه فقره هم در جمله های هسته یی و هم در جمله های همپایه می آید. و اما در جمله همپایه بعضا همه فقره های آن جز فقره اخیر آزاد میباشد، چنانکه در این مثال دیده میشود: چیزی بخاطرش گذشت، آهسته دستش را روی سینه خود گذاشت، لرزش خفیفی بر تمام وجودش چیره شد و بی اراده آه سردی در حنجره اش دويد.

2 - فقره بسته : آنست که نتوان آنرا بصورت مستقل بکار برد و مستقلا مفهوم آن کامل نباشد، فقره بسته همواره جزء جمله های همپایه و هسته ای بوده دارای نشانه های عطف و ربط میباشد. مثلا: در جمله های ذیل فقره های دومی آنها نامستقل و بسته اند:

احمد آمد و محمود رفت.

او غیرحاضر شد زیرا که ناوقت آمده بود.

پروین به کتابخانه رفت تا کتاب بگیرد.

نجیب آمد، اما پرویز نیامد.

جمله (Sentence)

مقصود از جمله در اینجا همان شکل مستقل دستوری است که هم از نگاه ساختمان و هم از نظر معنی کامل میباشد، یعنی منظور جمله کامل است. و آن عارت از مجموعه ای از کلمه ها و مورفیم هاست که به یکدیگر رابطه نحوی داشته دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد.

مشخصات عمومی و عمده جمله چهار است:

1 - آنکه جزء شکل بزرگتر از خود نبوده و مقید نباشد. یعنی در محل مطلقیت بوده معنای تام و کامل را انتقال دهد.

2 - آنکه قابل تجزیه به واحدهای کوچکتر نحوی نباشد یعنی تگمیم بوده اگر تجزیه گردد مفهوم کامل را از دست بدهد.

3 - آنکه میان اجزای تشکیل دهنده اش رابطه نحوی موجود بوده دارای ویژگیهای مشخص عروضی باشد.

4 - آنکه هر دو رکن اساسی جمله را دارا باشد که عبارت از نهاد (مسندالیه) و گزاره (مسند) میباشد. گاهی هم تعداد نهاد و گزاره در جمله بیشتر از یکی میباشد، بدینگونه : اسمیه 0 اسم یا ضمیر) - فعل، یعنی نهاد - گزاره» یا چند تا از ان یا عبارت اسمی - عبارت فعلی یا چند تا از آن.

ویژگیهای جمله در زبان دری

جمله در زبان دری دارای دو گونه خصوصیت ساختمانی میباشد: خصوصیت عروضی و خصوصیت نحوی.

ویژگیهای عروضی جمله:

در مطالعه و حقیق ساختمان جمله غالبا حقایق عروضی ذیل قابل تشخیص است:

1 - آهنگ (intonation) : جمله ها و گروه های دیگر نحوي (عبارتها، گفته ها و فقره ها)

هر کدام آهنگ مختص بخود دارند. آهنگ گرچه از خصوصیات ثانوي جمله است، اما در ادای مقصود نقش تعین کننده دارد، چنانکه اختلاف آهنگ باعث نوعیت معنوي جمله میگردد، بدون آنکه شکل ساختمانی آن تغییر بخورد.

تقسیم جمله از نگاه معنی به خبری، پرسشی و تعجبی، به اساس همین تغییر آهنگ صورت میگردد و نیز آهنگ جمله امری مخصوص همان جمله است. به این صورت که فشار کلمه درین گونه جمله شدید تر بوده پس از ختم آهنگ، توقف دراز صورت میگردد، مثلاً: برو ! درس بخوان !

۲ - فشار (Stress) : گرچه فشار مخصوص کلمه است، اما از اینکه تغییر محل فشار ثقیل از یک شکل لفظی که رکنی از جمله میباشد، بر شکل دیگر لفظی در آن جمله، تأثیری در زمینه مفهوم آن وارد میسازد. از آنرو در جمله نیز قابل تحقیق و مطالعه است. این گونه فشار را فشار نحوي یا منطقی میگویند. البته شدت و خفت صوت در هجاهای کلمه با لحن جمله ارتباط یزاد دارد، چنانکه هر مورفیم و کلمه یی که از جمله که بر آن بصورت نسبی فشار ثقیل تر وارد میشود، بیشتر مورد نظر گوینده میباشد، یعنی فشار شدید همان شکل لفظی را مؤکد میسازد، مثلاً در جمله : «پرویز آمد.» اگر گوینده فشار ثقیل را بر کلمه پروین وارد سازد، چنین مینماید که اینجا پروین نظر به آمدنش بیشتر مورد توجه است، یعنی از میان کسان دیگر که شاید می آمدند تنها «پروین» آمده است. وهرگاه فشار ثقیل بر کلمه «آمد» واقع گردد آنگاه آمدن پروین نسبت به خودش بیشتر شایان اهمیت است. جمله بالا خبری بوده است، البته عین همین تعامل در جمله های پرسشی، تعجبی و امری نیز قابل بررسی و تحقیق میباشد، بطور مثال:

شدت فشار بر هجای فعل

پرویز رفت؟

پرویز رفت!

تو برو!

شدت فشار بر هجای فاعل

پرویز رفت؟

پرویز رفت!

تو برو!

جمله پرسشی

جمله تعجبی

جمله امری

3 - فصل و وصل (juncture) : فصل یا وقفه برای مجزا کردن گروههای لفظی و نحوي داخل جمله (کلمه ها، عبارات و فقره ها) بکار میرود و نیز توسط فصل کامل در آخر جمله ها یک جمله از جمله دیگر جدا میگردد، مثل:

« ثریا فارغ التحصیل لیسه سلطان رضیه در امتحان کانکور امسال کامیاب گردید. » اینجا بعد از کلمه «ثریا» و عبارات « فارغ التحصیل لیسه سلطان رضیه » و « در امتحان کانکور امسال » وقفه کوتاه و در آخر جمله وقفه کامل رعایت میشود. البته اجزای عبارات فوق و عبارت «کامیاب گردید» با وصل گفته میشود، چنانکه در غیر رعایت این موضوع مفهوم جمله مغشوش میگردد. البته وقفه متوسط میان فقره ها به صورت کامه نشان داده میشود.

و اما وصل برعکس فصل است، یعنی در این صورت اجزای متعاقب جمله پیوسته بهم متصل گفته میشود، مثلاً:

من بنگ نمیخورم می آرید من چنگ نمی زنم نی آرید

اینجا قسمت آخر هردو مصراع یا هردو جمله با وصل مفهوم نهی را می‌رساند، اما اگر با فصل گفته شود، مفهوم آن این خواهد بود که می آرید و نی (آله موسیقی آرید)

4 - انتخاب: و آن گزینش نوع خاص مورفیم و کلمه است در سخن. و اینهم تشخیص دهنده شکل خاص جمله بوده، مقتضی آهنگ خاص میباشد. مثلاً اگر گفته شود: «پرویز می آمد.» چون جمله خبری است، آهنگ خاص خود را داشته میباشد. اما اگر بجای کلمه «پرویز» شکل لفظی دیگری آورده شود، مثلاً: |چرا| این مورفیم از یک طرف نوعیت جمله را تغییر میدهد و از جانب دیگر آهنگ آنرا تابع خصوصیت خودش میسازد، مانند: «چرا می آمدم و آن جمله پرسشی بوده آهنگ خاص خود را داشته میباشد.

بدینگونه اگر به جای مورفیم |چرا| مورفیم |اگر| انتخاب گردد در آن صورت جمله، نوعیت خبری و پرسشی خود را از دست داده به فقره شرطی تبدیل میگردد و آهنگ خاص خود را اختیار میکند. بدینگونه: «اگر می آمد.» به همین گونه هرگاه به جای آنها «کاشکی» بیاید، جمله آهنگ ویژه خود را میگیرد، چون: کاشکی می آمد.

در حقیقت همه واژگهای یک جمله در اثر انتخاب از زمینه های گوناگون محور های انتخابی بر گزیده شده اند و در یک محور زنجیری در بعد زمان قرار گرفته اند. همچنان میتوان در جمله فوق واژه های دیگری از طبقه فعل برگزید و از آن مفهوم دیگری گرفت، مثلاً: پرویز میرفت.

ویژگیهای نحوی جمله:

هرگروه مورفیمها و کلمه های پراکنده و بی ربط دارای معنای تام شده نمیتواند و بنابراین جمله بوده نمیتواند، بلکه تنها آن گروه مورفیمها و کلمه ها که با هم رابطه نحوی داشته باشند، جمله بوده میتوانند. رابطه نحوی میان مورفیمها و کلمه های جمله را اینگونه میتوان تشخیص و توضیح کرد:

1 - مطابقت (congruence): و آن عبارت از تطابق فعل و فاعل یا گزاره و نهاد است از نظر شخص و عدد. هرگاه ارکان جمله از نگاه شخص (اول، دوم، ویا سوم) ویا در زمینه عدد (مفرد یا جمع) با هم تطابق داشته یعنی هردو یکسان باشند، گفته میشود: ارکان جمله از این رهگذرها با یکدیگر مطابقت دارند و اما در غیر اینصورت گفته میشود: ارکان جمله با هم مطابقت ندارند.

در زبان دری مطابقت ارکان جمله از نظر شخص حتمی و کامل است، مثلاً:

من - آمدم «نهاد اول شخص + گزاره اول شخص»

شما آمدید «نهاد دوم شخص + گزاره دوم شخص»

محصلان آمدند «نهاد سوم شخص + گزاره سوم شخص»

البته تنها در یک مورد بعضاً اینگونه تطابق برهم میخورد، آنهم به غرض اظهار شکستگی و انکسار گوینده و تکریم طرف مقابل، مثلاً:

اینجانب (یا بنده) عرض دارد. «نهاد اول شخص + گزاره سوم شخص»

یا: اینجانب (یا من بنده) حاضر است. «نهاد اول شخص + گزاره سوم شخص»

و اما در زبان دري مطابقت ارکان جمله از نگاه عدد بعضاً حتمي و کامل و گاهی هم اختیاری و ناکامل است؛ بدینگونه:

نخست: مطابقت ارکان جمله ازین رهگذر وقتی حتمي است که نهاد بر انسان (ذوي العقول) دلالت کند، مثلاً:

شاگرد درس خواند. «نهاد مفرد + گزاره مفرد»

شاگردان درس خواندند. «نهاد جمع + گزاره جمع»

البته در چندین موارد اینگونه تطابق برهم میخورد:

الف) در زمینه توجه به موقف اجتماعی و برای احترام، مثلاً: آن محترم گفتند. «نهاد مفرد + گزاره جمع»

ویا: پدرم فرمودند. «نهاد مفرد + گزاره جمع»

ب) در صورتیکه نهاد ذوي العقول بوده، اما عبارت عددی باشد و آن اگر چه بر بیشتر از یک دلالت کند، بازهم گزاره مفرد آید، چون: آنجا پنج مزدور کار میکرد. «نهاد جمع - گزاره مفرد»

ده نفر آمد و ده نفر رفت. در هر دو فقره «نهاد جمع و گزاره مفرد»

ج) در صورتیکه نهاد چند ذوي العقول بهم معطوف باشد، یعنی بر بیشتر از یک دلالت کند، آنگاه نیز گزاره مفرد آید، چون: هم احمد و هم محمود از موضوع خبر دارد. نهاد جمع و گزاره مفرد»

نه احمد و نه محمود حاضر بود. «نهاد جمع و گزاره مفرد»

دوم - مطابقت ارکان جمله از نظر عدد در موارد ذیل اختیاری است. یعنی میتوان در این زمینه ها ارکان جمله را مطابق یا غیر مطابق آورد:

الف) هرگاه نهاد غیر ذوي العقول ویا غر ذیروح باشد، مانند:

کبوترها پریدند. «نهاد جمع و گزاره جمع»

کبوترها پرید «نهاد جمع + گزاره مفرد»

2 - مراودت: مراودت که عبارت از برقراری رابطه نحوی میان اجزای جمله و ترکیب های نحوی است، غالباً توسط پیشینه ها «از، به، در، با، تا، برای، بهر، بی، اندر» و پسینه «را» برقرار میگردد. چنانکه بدینوسیله متمم فعل بعد از پیشینه ها و مفعول معرفه قبل از پسینه به گزاره پیوست میگردد. از هیمن جاست که متمم، و مفعول متعلقات فعل (گزاره) گفته میشوند، مثال:

پرویز + به صنف رفت. «نهاد + گزاره» کتاب مفعول، را پسینه ؛ گاهی هم برخی از پیشینه ها مخصوصا «به، در» محذوف میگردد و البته به منظور اختصار باشد، مثلا بجای اینکه گفته شود: پرویز در خانه است. «فاعل + عبارت پیشینه یی+ فعل» . میگویند: پرویز خانه است. (فاعل + عبارت فعلی).

3 - مجاورت (Contiguity): عبارت از پهلوئی هم قرار گرفتن اجزای جمله سات. یعنی که مجاورت کلمه های جمله را با یکدیگر ارتباط میدهد. در زبان دری مجاورت در زمینه های دلی قابل تشخیص است:

نخست: مفعول بدون پسینه (را) یعنی مفعول نامعین (نکره) در جلو فعل و پیوست با آن بیاید، مثلا: کنشکا آب آورد. «نهاد + گزاره (آب مفعول نامعین ، آورد فعل)

دوم: همچنان متمم فعل بدون پیشینه ، در جلو فعل و پیوست با آن می آید، مانن: منیزه خانه رفت. «نهاد + گزاره)

خانه متمم بدون پیشینه «به» و رفت - فعل.

سوم: ونیز قید بجز برخی از قید های زمان در جلو فعل و پیوست با آن می آید، مثلا: جمشید + آهسته آمد.

چهارم : اعداد اصلی در جلو معدود یا قبل از معین کننده های معدود قرار میگیرد، چون : دو کتاب، دو جلد کتاب، شش دانه سیب، چارسیر آرد...

4 - ترتیب وقوع (Order) اجزای جمله: منظور از ترتیب وقوع اجزای جمله ، عبارت از پی در پی آوردن کلمه ها و مورفیمهای تشکیل دهنده آنست . ترتیب عادی وقوع اجزای جمله در زبان دری اینگونه است:

فاعل (اسم یا ضمیر) + فعل (لازم یا ناگذرا)

فاعل (اسم یا ضمیر) + مفعول (اسم یا ضمیر) + فعل (متعدی یا گذرا) و اما در جمله گسترده و منکشف این طرز وقوع چنین است:

فاعل (با معین کننده ، یا عدد، یا بدل، یا صفت، یا مضاف لیه، یا مجموعه چندتا از اینها) - مفعول (با معین کننده، یا عدد، یا بدل، یا صفت یا مضاف الیه یا مجموعه چندتا از اینها) - متمم (با معین کننده ، یا عدد، ی مضاف الیه یا مجموعه چندتا از اینها) - قید(با شدت دهنده) - فعل.

البته در زبان دری جز فعل دیگر اجزای تشکیل دهنده جمله جای ثابت ندارند، بلکه ترتیب وقوع آنها بیشتر اختیاری میباشد. محل وقوع فعل معمولا اخیر جمله میباشد و اما نهاد در جمله جای ثابت ندارد و میتواند در آغاز جمله یا در میانه جمله پس از قید زمان و مفعول معرفه ویا متمم فعل بیاید. همچنان مفعول ، متمم و قید زمان در جمله محل وقوع ثابت نداشته، بلکه جای ذکر آنها اختیاری است.

انواع جمله از نگاه شکل و ساختمان

جمله در زبان دری از نگاه شکل و ساختمان نخست به دو خش عمده تقسیم میشود: جمله ساده و جمله آمیخته.

نخست : جمله ساده:

جمله ساده آنست که متشکل از یک فاعل و یک فعل یا یک نهاد و یک گزاره باشد . یعنی که معمولا از یک عبارت اسمی و یک عبارت فعلی بهم مربوط تشکیل شده باشد. جمله ساده از نگاه شکل دو نوع است: ساده فشرده و ساده گسترده.

1 - جمله ساده فشرده: که ارکان اساسی آن را یک مورفیم مستقل یا کلمه و یا یک عبارت ساده و اساسی تشکیل کرده باشد، بدینگونه:
فاعل - فعل

یا: عبارت اسمی (ساده) + گزاره (کلمه)

مثلا: نجیب آمد. نهاد (کلمه) + گزاره (کلمه)

نجیب کتاب را آورد . « نهاد (کلمه) + گزاره (عبارت فعلی)

آن شاگرد آمد. «نهاد (عبارت اسمی) + گزاره (کلمه)

آن آوازخوان خوب میخواند. «نهاد (عبارت اسمی)+گزاره (عبارت فعلی)

2 - جمله ساده گسترده: آنست که ارکان اساسی (نهاد و گزاره) در آن هردو یا یکی از آنها متشکل از چند عبارت کوتاه یا گسترده باشد. مثلا:

در افغانستان | وجود عقب افتادگی تا نیمه سده چهاردهم خورشیدی کمبودی در خش مواد زراعتی اصلا احساس نمیشد.

در افغانستان : عبارت پیشینه یی، متمم فعل

ا وجود عقب افتادگی : عبارت پیشینه یی متمم فعل

تا سده چهاردهم خورشیدی: عبارت پیشینه یی ، متمم فعل

کمبودی : عبارت اسمی نهاد

در بخش مواد : عبارت پیشینه یی متمم فعل

اصلا: قید

احساس نمیشد: عبارت فعلی و گزاره

دوم جمله آمیخته:

آنست که متشکل از چند فقره بهم مرتبط باشد ، یعنی که در آن چند فاعل و یا چند نهاد و گزاره بهمدیگر ارتباط داشته کار رفته باشد. جمله آمیخته نخست به سه نوع تقسیم میگردد: جمله همپایه، جمله هسته یی و جمله همپایه هسته یی.

1 - جمله همپایه: آنست که از دو یا بیشتر از دو فقره ترکیب شده باشد و فقره ها بایکدیگر متوازن باشد. یعنی رابطه فقره ها توازن بوده ، اهمیت معنوی آنها یکسان و مساوی باشد.

در جمله همپایه نشانه دستوری توازن فقره ها عبارت است از:

الف) سمی کولن، واو عطف، یا، نه، در میان فقره ها.

(ب) |هم...هم| ، |یا...یا|، |چه...چه|، |نه...نه| در آغاز هر فقره.

(ج) سپس، بعدا، بعداز آن، آنگاه، یا اینکه در یکی از فقره ها.

(د) |هم| بعد از نهاد در فقره دومی.

جمله همپایه نیز از نگاه شکل دو نوع است: فشرده و گسترده.

(الف) جمله همپایه فشرده: آنست که ارکان فقره ها در آن از عبارات اسمی و فعلی ساده یا جزئی

تشکیل شده باشد، مثلا:

او نه میرفت ، نه می نشست.

نور ماه از عقب می تابید و سایه ها را در جلو نمایان میساخت.

(ب) جمله همپایه گسترده: آنست که ارکان فقره ها در آن از عبارات طویل و متعدد ویا فقره های

زیاد تشکیل شده باشد، مثلا:

عده ای از شاعران هر روز سه شنبه در جایی گرد می آمدند و در باره موضوعات و مطالب شعر و ایجاد

رموز و نکات تازه آن گفتگو میکردند.

عده ای از شاعران - عبارت اسمی نهاد

هر روز سه شنبه - عبارت اسمی قید

در جایی - عبارت پیشینه یی ، متمم فعل

گرد می آمدند - عبارت فعلی ، گزاره

و: نشانه عطف و توازن

در باره موضوعات شعر: عبارت پیشینه یی متمم

در باره مطالب شعر - عبارت پیشینه یی متمم

در باره ایجاد رموز آن - عبارت پیشینه یی متمم

در باره نکات تازه آن - عبارت پیشینه یی متمم

گفتگو میکردند - عبارت فعلی ، گزاره.

2 - جمله هسته یی : آنست که از دو فقره ترکی شده باشد، طوریکه هر فقره حیثیت جمله را

داشته و اما با یکدیگر مرتبط باشند. البته در اینگونه جمله رابطه اصلی و اساسی میان فقره ها تابعیت

و وابستگی اشد، یعنی فقره تابع و وابسته ، دیگر عمده و هسته است.

در جمله هسته یی فقره عمده یا هسته مطلب اساسی و اصلی و فقره تابع و وابسته مطلب فرعی

و ضمنی را بیان میکند. در این نوع جمله محل فقره تابع و عمده معین و مشخص نیست. دین معنی

که فقره تابع یا وابسته میتواند در جلو آید یا در عقب یا در میان نهاد و گزاره فقره عمده.

البته فقره های وابسته همیشه با نشانه ربط می آید، بصورت عموم اشکال و نشانه های ساختمانی

که توسط آن فقره ها در یک جمله هسته یی بهم مرتبط میگرددند، عبارت است از: که، اگر، چون،

بنابراین، تا، چه، چراکه، زیراکه، تاکه، وقتیکه، همینکه، برای اینکه، جز، به جز، پس از آنکه، هرچاکه، هرقدر، چونکه، اما، بازهم....
لازم است که کوشش کنی.
بارها در دلم می آمد که انجا بروم.
این و رسم جهان چنین است که کردار خویش را از تو نهان دارد.
جمله هسته یی نیز از نگاه شکل دو قسم است:

1 - جمله هسته یی فشرده: آنست که فقره ها در آن محدود و دارای ارکان اساسی کوتاه یا یک کلمه باشد، مثلاً:

او غیر حاضر شد زیرا که ناوقت آمد.

او غیر حاضر شد - (فقره عمده یا هسته)

او (ضمیر)

غیر حاضر شد - عبارت فعلی ، گزاره

او ناوقت آمد - فقره تابع یا وابسته.

او - ضمیر

ناوقت آمد - عبارت فعلی ، (گزاره)

2 - جمله هسته یی گسترده: آنست که فقره های آن بیشتر و ارکان فقره ها دارای عبارات متعدد و طویل تر باشد، مثلاً:

« مسلماً ما از نظر اجتماعی وظایف بزرگ اقتصادی را روی دست داریم (فقره هسته) که انجام پیروزمندانه آنها در پیوند ناگسستنی با سیستم مناسبات اجتماعی بررسی میگردد. (وابسته)

مسلماً - قید تأکید

ما - ضمیر، نهاد

از نظر اجتماعی - عبارت پیشینه یی، متمم فعل

وظایف بزرگ اقتصادی را - عبارت پسینه یی ، مفعول

رویدست داریم - عبارت فعلی ، گزاره

انجام پیروزمندانه آنها - عبارت توصیفی ، نهاد

در پیوند ناگسستنی - عبارت پیشینه یی، متمم فعل

با سیستم مناسب اجتماعی - عبارت پیشینه یی، متمم فعل

بررسی میگردد - عبارت فعلی ، گزاره.

3 - جمله هسته یی همپایه: آنست که از سه فقره یا بیشتر از آن تشکیل شده باشد. طوریکه رابطه میان بعضی از فقره ها تابعیت و وابسته گی و میان بعضی دیگر توازن و همپایه گی باشد، بدین معنی که در برخی از اینگونه جمله ها یک فقره هسته دارای دو یا چند فقره تابع میباشند در حالیکه

فقره هاي وابسته با هم متوازن مي باشد ويا برعكس در جمله دو يا چند فقره هسته كه با هم توازن دارند همراه با يك فقره تابع يا بيشتر از آن مي آيد، ويا در اينگونه جمله ، چند فقره تابع كه عده اي از آن به يك هسته و عده اي ديگر به هسته دومي وابسته مي باشد بكار ميرود در حاليكه در فقره هاي وابسته و يا فقره هاي هسته همپايه و متوازن مي باشند.

البته در اين نوع جمله در هر صورت، رابطه اصلي و اساسي فقره ها پيروي و وابستگي مي باشد و رابطه فرعي و ضمنی میان آنها توازن و همپايه گي مي باشد. مثال:

اگر هوا ابرآلود و باراني باشد و اگر دوستانم آماده باشند، فردا به شكار خواهيم رفت.

اينجا فقره نخست و دوم با هم متوازن اند و هردو پيرو فقره سومي باشد كه هسته مي باشد.

اسب ، گاو و سگ از سردی زمستان به جان آمده و از انسان خواهش كردند كه ايشان را از سرما نجات دهد.

در اينجا فقره نخست و دو هسته و همپايه اند و فقره سومي وابسته آنهاست.

انواع جمله از نگاه معني

جمله از نگاه معني چهار نوع است: جمله اخباري، جمله پرسشي، جمله امري، جمله تعجبي

1- جمله ي خبري:

جمله اي است كه خبري را بيان كند و احتمال راست و دروغ در آن باشد. به سخن ديگر، جمله خبري آنست كه از انجام شدن يا نشدن و وجود يا عدم وجود حالي و صفتي خبر بدهد. مانند : من به كابل مي روم. كه اين خبر ممكن است به وقوع بپيوندد يا نپيوندد. جمله خبري داراي آهنگ مختص بخود مي باشد كه آهنگ خبري گفته ميشود. آهنگ جمله خبري در زبان دري سقوطي مي باشد. مثلا: نجيب از خانه بر آمد. در اين جمله آهنگ در آخر جمله پائين افتاده است.

جمله اخباري با استعمال نشانه هاي مشخص دستوري شامل جمله هاي ترديدي، شرطي، و تأكيدي ميگردد، مثلا: با نشانه هاي شايد، ممكن است، امكان دارد، ميشود جمله ترديد ميشود، مانند: شايد او بيايد. ممكن او برود. وبا نشانه هاي كاش ، كاشكي ، اي كاش ، اميد است ، باشد كه، چه ميشد ، چه بودي ... جمله تمنايي ميشود ، چون كاش مي آمد. وبا نشانه هاي شرطي جمله شرطي ميشود، از قبيل: اگر، هرگاه، ار وغيره. مانند: اگر او آمد من ميروم.

2- جمله پرسشي:

آنست كه سوال و پرسش مستقيم را در باره كسي و چيزي دربر داشته باشد و پرسش مستقيم غالبا محتاج پاسخ است، يعني گوينده منتظر مي باشد تا شنونده به او پاسخي بدهد.

نخستین و آشکارترین مشخصه پرسش آهنگ خاص آنست و این آهنگ متشکل از فشار شدید کلمه ، شدت و ارتفاع صوت میباشد. از همین جاست که بعضا شاید جمله پرسشی از نگاه ساختمان بدون نشانه پرسشی بوده در نگارش همگون با جمله اخباری ویا تعجبی باشد، آنگاه تنها چیزی که جمله پرسشی را از دیگر جمله ها متمایز میسازد، همین آهنگ است. مثلا جمله ساده «بهار آمد» را میتوان با آهنگ اخباری یا تعجبی ویا پرسشی گفت. با وجود آهنگ مشخص ، جمله پرسشی در زبان دري بعضا داراي نشانه هاي خاص ساختماني نیز میباشد، يکي از آن نشانه ها «آيا» است که در آغاز جمله آمده یکجا با آهنگ خاص پرسشی ادا میگردد مثلا: آیا نجیب آمد؟

E یاد آوری ۱:

گاهی جمله ي پرسشی برای تأکید، اعتراض و تشویق است. مانند: مگر به تونگفتم؟

E یاد آوری ۲:

در زبان دري یک جمله به طریقه هاي ذیل به پرسشی بدل میشود:

- با تغییر آهنگ جمله ي مثبت و منفي ، مانند: شما خواندید؟

- با کلمه ي آيا، مانند: آیا شما خواندید؟

- با کلمه هاي پرسشی . مانند: چه موقع خواندید؟

3 - جمله هاي امري:

آنست که به کردن یا نکردن کاری فرمان بدهد، یعنی انجام شدن یا نشدن کاری را بطریق خواهش یا فرمایش بیان کند. جمله امري هم آهنگ مختص بخود دارد، مثلا: مطالعه کن ، هشیار باشید، درنگ مکن، آهسته بروید ونظایر آن. اساس جمله امري را همان ریشه حال تشکیل میدهد که در صورت مفرد بودن ، یا بدون تغییر در پایان جمله امري می آید، مثلا: کار کن، زود آی، ویا با پیشاوند تأکیدبکار میرود، مثلا: زود برو! نان بخور!

البته در صورت جمع پساوند جمع |ـ ید| با فعل می پیوندد، مانند: کار کنید، پیش بروید..

و اما در صورت منفي بودن بجاي پیشاوند تاکید ، پیشاوند نهی |م| با فعل می آید، مانند: عجله مکن، عجله مکنید، درنگ منما، درنگ منمایید.

4- جمله تعجبی (ندا):

آن است که یکی از عواطف و حالات انسانی و نفسانی را بیان کند. حالت تعجب در جمله غالبا با کلمه «چه» و «چقدر» توأم با رعایت آهنگ خاص تعجبی ایضاح و بیان میگردد. البته آهنگ اینگونه جمله مرکب از فشار شدید بر مورفیم «چه» و طنین و امتداد صوت میباشد. مانند: اتاق چه خوب رنگ شده است! چه خوب روزگاری بود! چقدر حوصله داری! چقدر زود آمد! چقدر خوب آدم است!

همچنان گاهی در جمله تعجبی علاوه بر نشانه هاي تعجب «چه» و «چقدر» نشانه هاي

اصوات «آه، هان، آو، واه واه...» هم بکار میرود، مثلا:

واه واه چه منظره زیبایی است!
هان چه روزگاری بود!
اوخ، چه مردم نادرستکاری هستند!
گاه در جمله تعجبی بعضی از اجزای آن حذف میگردد که در اینصورت نیز نوعی از جمله یعنی گفته یا قول نامیده میشود، مثلاً: چه حرف هایی! چه آدمی! چقدر خوب!

مقدمه

تحقیق در لغت به معنی رسیدگی و واریسی کردن و همچنین به کنه مطلب رسیدن و واقعیت چیزی را بدست آوردن است. چنانچه خواجه حافظ شیرازی گفته است:
جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
شیخ سعدی میگوید:

اگر چهل ساله را عقل و ادب نیست به تحقیقش نشاید آدمی خواند
کسیکه کار تحقیق یعنی رسیدن و واریسی کردن را به عهده میگیرد، محقق یا پژوهنده به معنی تحقیق کننده است یا کسی که سخنی را با دلیل و برهان ثابت میکند. اگر واژه (با فتح ق) یعنی محقق خوانده شود، به معنی چیزی است که در باره اش تحقیق شده است. به نظر میرسد در زبان فارسی بهترین واژه ای که مناسب با تحقیق باشد، همان لفظ «پژوهش» است که به معنی تفحص و جستجو و تجسس است. پژوهنده یا پژوهشگر ویا دانش پژوه به معنی جستجو کننده و محقق به کار رفته است. کلمه «پژوهش» در متون قدیمه فارسی نیز آمده است، مثلاً فردوسی گفته است:

چنین داد پاسخ ورا نامدار که گر من بیچم سر از شهریار

بدین گیتی اندر نکوهش بود بدان پیش سیزدان پژوهش بود

کلمه تحقیق با ترکیب کلمات دیگر نیز در متون مورد استعمال بوده است. مثل «اهل تحقیق» یعنی مردمی که جویای حقیقت و راستی باشند، فرزندگان و آزادگان، اهل حکمت و عرفان. «عالم تحقیق»، «عالم حق و حقیقت، جهان راستی و وارستگی»؛ در نگارستان صورت ترک حظ نفس کن تا شوی در عالم تحقیق برخوردار دل و «از روی تحقیق» به معنی راستی و بدون تردید و گمان آمده است. بلی مرد آنکس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید جمع تحقیق را تحقیقات گویند که بمعنی واری هاست، و تحقیقی صفت نسبتی تحقیق است، پس مقاله نویسی تحقیقی به معنی نوشتن مطلبی یا گفتاری است با بررسی و پژوهش. تحقیق یکی از مسایل بسیار مهم و مورد توجه در عرصه دانش و فرهنگ است و آنان که بخواهند پیرامون یکی از رشته های ادبیات و یا علوم دیگر تحقیق نمایند، در ابتدا باید شیوه کار خود را مشخص کنند تا بر پایه و اصول صحیح به تحقیق پردازند. بخاطر حصول این مأمول در اینجا اصول و موازین تحقیق را به بررسی میگیریم.

پژوهش نامه نویسی یا روش تحقیق

حقیقت پژوهی بمثابه کار علمی از هزاران سال بدینسو از سوی دانشمندان انجام میشود. تحقیق به عنوان نمودی اجتماعی و علمی تنها مشتمل بر دریافت حقیقت ها نیست، بلکه مستلزم انتقال حقیقت ها نیز است. بی گمان مهم ترین وسیله انتقال حقیقت ها زبان قلم است، آنچه که بیش از هرچیز به جهان روشنایی بخشیده است، رنگ سیاه دوات است. تحقیق تا زمانی که این رنگ را بخود نگیرد، در حقیقت بیرنگ است، بی اثر است. کمال تحقیق در این است که نوشته شود و از این مهم تر خوانده شود. به راستی تحقیق به دو کس نیاز دارد؛ آنکه حقیقتی را فرا میدهد و آنکه حقیقتی را فرامیگیرد.

کنجکاوی یکی از ویژگیهای جدانشدنی از انسان است. کودک آدمی از آغاز تولد با نگاه و سپس با تلاشهای مداوم در پی کشف تازه ها و افزودن و گنجینه دانسته ها و تجربه خود است. این کنجکاوی و عطش خاموش نشدنی برای کشف حقایق، پایه و اساس پژوهش را تشکیل می دهد. بخش عمده ای از اختراعات و کشفهای حاضر در سایه همین کنجکاوی و تلاش مداوم است که به بار می نشیند.

پژوهش یا تحقیق عبارت است از جستجوی منظم و اصولی برای کشف حقیقت. بنابراین، هدف هر پژوهش کشف حقیقت در موضوعی خاص می باشد و موضوع خاص میتواند یک حقیقت علمی، فلسفی، هنری، تاریخی و ادبی و... باشد.

پژوهشگران در انجام پژوهش خود از «روش» استفاده می کنند؛ روش شیوه های گرد آوری اطلاعات در هر رشته علمی است و وسیله ترجمان ایده پژوهشگر است به عمل. ایده های پژوهشگر عموماً پیرامون یک یا چند پرسش در باره یک پدیده دور میزند. فرایند پژوهش شامل مواجهه پژوهشگر با این ایده ها، آزمودن آنها و تفسیر معنای نتایجی است که به دست می آید.

حقیقت را میتوان به گوناگون صورت بازتاب داد؛ از طریق نوشته های هنری و ادبی، از راه نوشته های توصیفی و تخیلی، یا از طریق نوشته های انتقادی و اخلاقی و یا نوشته های تحقیقی. نوع مهم و گسترده نوشته های هر زبانی، نوشته های تحقیقی است که باعث پیشبرد وضع علمی و اخلاقی ملتی میشود که به آن زبان تکلم میکنند و یا میخوانند. در نوشته های علمی و تحقیقی، استدلال و منطق بیش از زیبایی لفظی و معنوی جلوه گری میکند و نویسنده با بهره جستن از اصطلاحات خاص، مطالب خود را با استفاده از فن نویسندگی، بدون سخن پردازی و آرایش کلام بیان مینماید و با ارائه مثال و نمونه و تصاویر به شرح مطلب می پردازد.

نوشته های تحقیقی در باره موضوعات علمی، اجتماعی، ادبی، تاریخی و مانند اینها است که نویسنده آن یا از راه مشاهده (در موضوعات علمی و اجتماعی) و یا از راه مطالعه (در موضوعات ادبی و تاریخی) با دقت هرچه بیشتر، اثر خویش را فراهم می آورد.

اساس نوشته های تحقیقی مشاهده و مطالعه توأم با دقت کامل است و هر محقق باید با کمال دقت و امانت از تمام منابع ممکن در باره موضوع مورد نظر خود استفاده کند و از آخرین نوشته ها و امکاناتی که در باره آن موضوع بوجود آمده است، بهره ور گردد. تا بتوان نوشته او را یک نوشته تحقیقی واقعی دانست.

در پژوهشنامه نویسی نکاتی را باید مراعات کرد. رعایت این نکات بر رسایی و ارزش و مقبولیت نوشته می افزاید، از آنجمله است:

1. رعایت ساده نویسی: رعایت ساده نویسی از لوازم نوشته است، ولی نویسنده نباید در این امر افراط ورزد و کار را به ابتدال بکشاند، بلکه نوشته او ساده و روان و در عین حال شیوا و رسا باشد و عبارات مبهم و جملات پیچیده و کلمات نامأنوس در آن به کار نرود تا در این عصر شتاب و سرعت، خواننده برای درک معنی لغات نوشته، نیازی به کتاب فرهنگ نداشته و برای حل و فهم مسأله مانند چیستان به اتلاف وقت و تأمل بیجا محتاج نباشد، بلکه نوشته را به آسانی بخواند و بخوبی بفهمد.

2. رعایت عفت قلم و پاکیزگی فکر: در همه نوشته ها باید عفت قلم را رعایت کرد و از استعمال الفاظ زشت و رکیک و همچنین فحاشی و توهین نسبت به افراد برکنار بود، زیرا فحش و ناسزا، نوشته را در نظر خواننده بی مقدار و نویسنده را خوار میدارد.

3. وحدت موضوع: منظور از وحدت موضوع، فراهم آمدن تناسب و ربط طبیعی معانی مورد بحث در نوشته به یکدیگر است، به عبارت دیگر، نویسنده باید در سراسر نوشته، از اصل موضوع دور

نیفتد و تمام بحثها و مثالها و آرایشگریها و اجزای نوشته با هماهنگی کامل، پیرامون موضوع اصلی دور زند و تأثیرت واحد در ذهن خواننده الفا کند.

4 - حدود و شیوه استفاده از صنایع ادبی و آرایش کلام: صنایع ادبی در گیرایی و

زیبایی و خوشایندی اثر و جلب توجه خواننده سخت مؤثر است. آوردن تشبیه زیبا، استعاره لطیف، کنایه به موقع و بجا، توصیف بدیع، ضرب المثل مناسب، شعر نغز و دلپذیر، تمثیل آموزنده، کلمات قصار، همه و همه نوشته را پربارتر و گیراتر و خواندنی تر میسازد. اما در استخدام آنها باید حد اعتدال را رعایت کرد و فقط برای آسانی درک مطلب، زیبایی اثر و رفع خستگی خواننده از آنها مدد گرفت، نه اینکه بدون رعایت ضرورت و مقتضای حال، چندان به صنایع و آرایشگری پرداخت که اصل موضوع فراموش شود و خواننده از درک مطلب باز ماند و یا خسته و ملول گردد.

5 - طریقه نقل سخن دیگران: اگر مطلب یا گفتار یا شعری را از کسی عیناً در نوشته خود

می آوریم، باید آن را در داخل قوس قرار دهیم و در پاورقی با ذکر مأخذ و صفحه بدان اشاره کنیم؛ همچنین از نقل گفته ها و نوشته های دیگران بدون ضرورت واقعی و برای ازدیاد حجم نوشته خود باید اجتناب کنیم.

6 - آگاهی و تسلط کافی به موضوع: نویسندگان باید در موضوع نگارش، تحقیق و مطالعه

کافی نموده و بدان احاطه و تسلط کامل داشته باشد، تا خواننده نگوید: عرض خود میبری و زحمت ما میداری!

7- رعایت اختصار یا پرهیز از دراز نویسی: باید بکوشیم که نوشته ما تا حد امکان،

مختصر و مفید باشد و از بحث های خارج از موضوع جداً خودداری کنیم، مگر اینکه برای اثبات نکته یا مطلبی، ضرورتی پیش آید.

8 - مقدمه: باید سعی کنیم حتی المقدور مطلب را بدون مقدمه چینی و قلم فرسایی آغاز

کنیم و از تعارف و مجامله و پوشیده گویی برحذر باشیم و منظور خود را بطور صریح و روشن و گویا به رشته تحریر درآوریم و مخصوصاً از آوردن مقدمه های بیش از متن یا غیر مربوط به اصل موضوع احتراز کنیم، چه، مقدمه برای جلب توجه خواننده است نه برای پرکردن صفحه و خسته کردن خواننده.

9 - واژه های دشوار و بیگانه: باید از کاربرد لغات و اصطلاحات دشوار و دور از ذهن؛ و

همچنین واژه ها و ترکیباتی که معنی و مورد استعمال آنها را دقیقاً نمیدانیم، احتراز جوییم و نیز سعی کنیم تا میتوانیم لغات بیگانه را که مترادف آنها در فارسی موجود است، در نوشته خود نیاوریم، مگر که این نوشته کاملاً تخصصی باشد و ناچار از به کار بردن اصطلاحات فنی و علمی باشیم.

10 - املا و وصل و فصل کلمات: در املاهای واژه ها و وصل و فصل کلمات و ترکیبات باید

دقت کنیم و هرگاه لغاتی که املاهای درست آنها را نمیدانیم، بکار نبریم.

11- نکات دستوری: در سراسر نوشته باید قواعد دستوری را رعایت کنیم و ارکان و اجزای

جمله را در جای مناسب خود در آوریم.

12 - رعایت قواعد نقطه گذاری: یکی از عواملی که در رسایی و روشنی بیان نویسنده و سهولت درک خواننده، سخت مؤثر است، رعایت قواعد نقطه گذاری است، از این رو برماست که همه جا آنرا رعایت کنیم.

13. خوانا بودن خط: خط همه زیبا نیست، ولی تقریباً همه میتوانند خوانا بنویسند. خط نوشته باید خوانا و روشن و درست باشد و اگر تایپ شده، افتادگی و غلط نداشته باشد، تا خواننده بتواند آنرا به درستی بخواند و بفهمد.

14 - نظم و ترتیب و نظافت: نظم و ترتیب و نظافت همه جا لازم و پسندیده است و تمیز و مرتب نبودن نوشته ارزش آن را در نظر خواننده بسیار پایین می آورد، از این رو نوشته باید تمیز و مرتب باشد.

15 - آوردن هر یک از انواع مطلب در بندی جدا و مستقل: برای اینکه مطالب ه هم آمیخته نشود، و خواننده در فهم آنها دچار اشکال نگردد، باید هر قسمت از نوشته را که حاوی اندیشه و خواست یا مطلب مخصوصی است در یک بند (پاراگراف) بیاوریم. به عنوان مثال اگر مقاله ای در باره یک شاعر، مثلاً ناصر خسرو مینویسیم و بحثی در «محیط زندگی» او داریم، باید آن بحث را در پراگرافی جداگانه که شامل هر چند جمله و سطر باشد، قرار دهیم و با دیگر قسمتهای نوشته، از قبیل شرح دوران کودکی، تحقیقات، تألیفات و سبک او مخلوط نکنیم و هر یک از آنها را نیز در پاراگرافی مستقل بیاوریم.

کوتاهی و بلندی پاراگرافها بستگی به نوع و میزان مطلب دارد؛ یعنی هر اندازه برای بیان اندیشه و مقصودی خاص، جمله و عبارت کار باشد، در یک پاراگراف می آوریم؛ از اینرو ممکن است بندی از ده ها جمله و سطر تشکیل یابد و بند دیگر تنها یک جمله یا عبارت باشد.

16 - موزون بودن: سخن گفتن در واقع نوعی موسیقی است، هر اندازه اجزای ترکیب دهنده این موسیقی، یعنی واژه ها خوش آهنگ تر و هر قدر ترکیب آنها موزون تر و هماهنگ تر باشد، موسیقی سخن دلنوازتر خواهد بود. باید برای زیبایی و گوشنوازی کلمه ها و جمله ها، از واژه های هموزن و آهنگین بهره گرفت و هم از پشت هم چیدن واژه هایی که حرف اولی با حرف دومی یکی و مشابه باشد، مانند کمک کافی، حق قلم، لایق کتابت، خوش شکل... باید خودداری ورزید.

17 - توجه به مخاطب: نویسنده باید توجه داشته باشد برای چه کسی مینویسد؟ اگر برای عموم مینویسد باید سطح نوشته خود را پایین بیاورد تا نوشته عموم فهم باشد. و اگر برای طبقات دانشگاهی مینویسد، باید نوشته اش در خور شأن و فهم آنان باشد و همچنان برای قشرها و طبقه های دیگر.

اما آنچه در نوشته تحقیقی زیاد اهمیت دارد، امانت محقق و نویسنده است که اولاً خوانندگان خود را با دادن منابع موهوم و ضعیف گمراه نسازد، ثانیاً آنچه را که از منابع و یا مآخذی گرفته است،

با ذکر نشان کامل باز نماید آن را از خود بشمار نیاورد؛ ثالثاً در آنچه از اینجا و آنجا نقل میکند، تغییری به دلخواه خویش ندهد.

در موضوعات علمی و اجتماعی که اساس تحقیق مشاهده است، کار مشکل تر و پیچیده تر می باشد، یعنی شخص محقق باید در مرکز علمی و آزمایشگاه ها به کنجکاوی و بحث و مشاهده بپردازد، آنگاه که فکر او شکل صحیح و معینی بخود گرفت، آنرا بر روی صفحه کاغذ بیاورد و به خوانندگان و علاقمندان عرضه دارد و یا شخص محقق اجتماعی باید در میان اجتماع برود و از رفتار و عادات، زبان و رسوم آنها اطلاع حاصل کند و آن اطلاعات را بطور صحیح و علمی به خوانندگان خویش ارائه کند. آنچه در این نوع نوشته ها اهمیت فراوان دارد، عالم و آشنا بودن نویسنده آن است با موضوعی که مینویسد.

ارکان یک پژوهشنامه خوب

یک اثر تحقیقی مطلوب و موفق از خود اساساتی دارد که مهمترین آن قرار ذیل است و نویسنده یا محقق باید نکات ذیل را در نظر بگیرد:

1 - مطالعه وسیع و همه جانبه: کسیکه میخواهد اثر تحقیقی بوجود آورد، لازم است وسیعاً به مطالعه بپردازد و کتب و آثار مربوط به موضوع رساله خود را بخواند و هضم کند. زیرا محقق یا نویسنده رساله، نتایج مطلوب را از خلال مطالعه بدست می آورد.

2 - دقت زیاد در مورد فهم آرای دیگران و نقل نظریات و جملات آنان، زیرا بسا اتفاق می افتد که نویسنده رساله اشتباه بزرگی را در مورد درک مطلب و نقل عبارت مرتکب میگردد.

3 - نویسنده رساله نباید همواره آرای دیگران را یک حقیقت مسلم فکر کند، زیرا بسیاری از آرا درست نمیشد. او باید افکار و نظریات دیگران را بدرستی مطالعه نموده در اصول آن بیاندیشد و آنچه را درست می پندارد، ثبت نماید و آنچه پایه درستی ندارد، آن را رد نماید.

4 - رساله باید متضمن ابتکار و معلومات جدید در موضوع علم مربوطه باشد، زیرا تحقیق کننده از آنجا در یک رشته مشخص شروع میکند که دیگران آنرا تا مرحله ای رسانده باشند، تا بدین وسیله علم را قدمی فراتر برده باشد و در جنبش علمی سهیم گردد. ضرور نیست که ابتکار تنها متضمن کشف و اختراع باشد، بلکه چیز های دیگر هم است که مفهوم «ابتکار» را قویتر میسازد، بطور مثال: موضوع را به یک ترتیب جدید و مفید درآورد و یا اینکه در مورد حقایق گذشته به علل و اسباب جدیدی اشاره کند و یا اینکه از موضوع پراگنده یک موضوع منظم و مرتب بسازد.

5 - در صورتیکه محقق یا نویسنده رساله، به مرحله نوشتن برسد، باید بکوشد که نوشته اش در خواننده تأثیر قوی نماید. به این مفهوم که دلایلی را در بحث ارایه بدارد که خواننده با آن علاقه بگیرد و همنوایی نشان بدهد. محقق باید درک کند که وظیفه اش قبل از همه این است که ذهن خواننده را به مواد تشویق کننده جدید نوشته اش جلب کند و وقتی از عهده این کار برآمد، وظیفه بعدی اش اینست که این انتباه را در خواننده حفظ کند و این امر وقتی میسر شده میتواند که موضوع را در بحث

واضح، مسلسل و متمرکز دنبال نماید. زیرا اگر جاذبه به سردی گرائید و خواننده به عمومیتها و مطالب مبهم در نوشته برخورد، ممکن است که ذهن وی از دنبال کردن مفکوره اساسی نوشته منحرف گردد.

همچنان محقق هنگامیکه در اثر معلومات خود نظریه ای را قایم نمود، باید کلیه دلایل و معلومات را برای توضیح آن جمع نماید و با اسلوبی زیبا، دقیق و خالی از هرگونه ابهام آن را عرضه دارد. محقق تنها وظیفه ندارد که چیز جدیدی را دریابد، بلکه این هم وظیفه اوست که مطالب خود را در قالب زیبایی بریزد. طوریکه بتواند وضاحت، تشویق و قوه تأثیر را در آن حفظ نماید که این کار بدون شک متمم عملش بشمار میرود.

اگرچه بحث و تحقیق یک استعداد و موهبت الهی است که به برخی ارزانی گشته و برخ دیگر آنرا ندارند، اما با وجود آن میتوان با فراگرفتن اصول و قواعد تحقیق اثر خوبی نوشت. قابل یادآوری است که فراگرفتن معلومات و گردآوری مواد و ترتیب آن در نوشتن یک اثر تحقیقی کافی شمرده نمیشود، بلکه لازم است پژوهنده، توانایی بحث و تحقیق را هم داشته باشد، زیرا جمع آوری مواد و ترتیب آن چیزی است و تفسیر و تشریح و ابراز آن چیز دیگر. در تهیه رساله ها همین چیز دشوار و در عین حال مهم میباشد. محقق باید بداند که در فهم حقایق و تفسیر آن نیاز به کسی ندارد، زیرا خود حقایق موجب اختلاف نظر نیست، بلکه آنچه چنین اختلاف را مطرح میسازد، عبارت از درک و تفسیر آن است. بنا اگر محقق چنین توانایی را نداشته باشد، سویه اش از سویه لازم و مطلوب برای بحث و تحقیق علمی پاینتر خواهد بود و اثری که نوشته میکند، یک اثر علمی مطلوب نخواهد بود.

شیوه های تحقیق

هر محققى درکار خود به آشنایی با شیوه های پژوهش، راه های دستیابی به مراجع و منابع و مآخذ گوناگون و نحوه استفاده از آن مراجع و مآخذ نیازمند است. این گفتار به بحث و بررسی در این زمینه اختصاص یافته است.

پژوهش در مسایل و زمینه های گوناگون معمولا به سه طریق انجام میگيرد:

الف) مشاهده

ب) پژوهش عمومی (پرس و جو)

ج) پژوهش کتابخانه ای یا شیوه پی جویی از راه مطالعه.

اول - مشاهده: که در آن محقق، مراکز و موارد تحقیق را حضوری مورد بررسی و مشاهده قرار میدهد. در این روش محقق ممکن است بازررس و حساب رس باشد که به اقتضای ماموریت از اداره و مؤسسه ای بازدید و یا بازرسی بعمل آورد. در این شیوه چون کارمندان متوجه حضور بازررس و پژوهشگر هستند اغلب قلب حقیقت میکنند و در نتیجه پژوهش و گزارش بازرسی چندان با حقیقت و واقعیت وفق نمیدهد. از این رو، این نوع تحقیق فاقد ارزش علمی و حقیقی است؛ اما اگر پژوهشگر جزو گروه

بوده و کسی از وجود او آگاهی نداشته و یا قبلاً نقش و وظیفه دیگری داشته باشد و بعد به کار بررسی و پژوهش پردازد، نتیجه تحقیق و بررسی وی بهتر و مطمئن تر خواهد بود.
از مهمترین نکاتی که در شیوه مشاهده باید مورد توجه قرار گیرد، موارد زیر را میتوان نام برد:

1- تمام مشاهدات ثبت شود.

2 - کار مشاهده حتی المقدور گروهی باشد نه فردی.

دوم - روش تحقیق عمومی (پرس و جو): که خود به دو طریق : مصاحبه و پرسشنامه انجام میگردد:

الف) مصاحبه: در مصاحبه نکاتی را میتوان بدست آورد که از طریق کتابخانه و مطالعه بدست نمی آید، زیرا ضمن مصاحبه مطالبی غیر از آنچه ما میدانیم و میخواهیم بحث کنیم، پیش می آید که گاهی بسیار مفید است.

نکاتی که در مصاحبه باید رعایت کرد:

1- قبلاً از مصاحبه شونده وقت ملاقات بگیریم.

2 - علت مصاحبه را به او بیان کنیم.

3- نشانی و شماره تلفون به او بدهیم تا در صورت لزوم و داشتن قصد تغییر وقت مصاحبه، بتوان با او تماس گرفت.

4 - درست در ساعت مقرر برای مصاحبه حاضر شویم.

5 - سوالها را مشخص کرده و نوشته باشیم.

6 - اصرار در پرسش نکنیم.

7- از نظر وقت رعایت حال مصاحبه شونده را بکنیم.

8 - به آداب و اخلاق و شخصیت او توجه کنیم و شرط ادب را رعایت بکنیم.

9- در صورت کمی وقت و بسیاری پرسشها تقاضای تجدید وقت بکنیم.

10- مطالب را متضاد و غلو آمیز یادداشت نکنیم.

11- گفته های او را در گزارش خود به میل و سلیقه خویش تغییر ندهیم و در بند آوردن نکات جنجالی نباشیم.

12- تشکرکنیم و وعده دهیم که نسخه ای از مصاحبه را برایش بفرستیم و به وعده خود عمل کنیم.

13 - نام مصاحبه شونده، سمت او و تاریخ مصاحبه را در فهرست گزارش خود بیاوریم.

ب) پرسشنامه: پرسشنامه ورق ویا ورقهایی است که با سوالهای تنظیم شده که گروهی ویژه آن را تکمیل میکنند و معمولاً نامه ای همراه دارد که در باره نحوه تنظیم آن توضیح میدهد. نکاتی که باید در پرسشنامه رعایت کرد:

1- جای کافی برای پاسخ باشد.

2- سعی شود که پرسشنامه کوتاه و مختصر باشد.

3 - پرسشها از اسان شروع شود و تدریجا به سوالهای دشوار برسد.

4- پرسشها واضح و روشن باشد.

5- دادن پاسخ به سوالهای امور خصوصی آزاد باشد.

6- تمام پرسشها به یک روش منطقی به هم مربوط باشد.

سوم - روش کتابخانه ای: در این روش، پژوهشگر بررسی و تحقیق خود را از راه مطالعه مآخذ و مراجع گوناگون انجام میدهد. برای دستیابی و مراجعه به مآخذ و منبع مختلف و نحوه استفاده آنها به نکات زیر توجه داشت:

1- در همه کتابخانه های معتبر، مشخصات کتاب را روی سه کارت به شرح زیر مینویسند:

الف) به نام مولف

ب) به نام و عنوان کتاب

ج) موضوعی

این کارتها به صورت الفبایی تنظیم شده و بوسیله هر یک آنها میتوان کتاب مورد ضرورت خود را بدست آورد. به عبارت دیگر اگر ما تنها یکی از سه مشخصه بالا را در باره کتابی بیابیم، میتوانیم آن را پیدا کنیم.

امروز در بیشتر کتابخانه ها هر یک از این سه دسته کارتهای کتالوگ در قفسه های مستقل و جداگانه قرار داده شده و برای هر دسته، فهرست الفبایی مستقلى ترتیب یافته است و برای پیدا کردن کتاب که نام مولف آنرا میدانیم، باید به قفسه نام مولف مراجعه کنیم و برای کتابی که موضوع یا نام آنرا میدانیم، قفسه موضوع یا نام مراجعه نماییم.

2- در همه یا بیشتر کتابخانه های مهم، فهرست کتب و نشریات و رسالات موجود در آن کتابخانه با ذکر مشخصات و محتوی و موضوع و مولف هر یک به صورت کتاب و جزوه چاپ میشود و در دسترس مراجعان قرار میگیرد و نیز نسخه ای از آن به همه کتابخانه ها و مراجع و مراکز انتشاراتی و علمی و تحقیقی معتبر فرستاده میشود.

3- یکی دیگر از راه های استفاده از منابع مختلف در تحقیق، توجه به «فهرست مآخذ» متن مورد مطالعه است. بدین معنی که اگر مثلا در زمینه اقتصاد خارجی تحقیق میکنیم و مطالعه کتابی که در دست مطالعه است، برای تحقیق ما کافی نیست، میتوانیم از روی فهرست مآخذ آن، به دیگر متون و منابع، مراجعه و رفع اشکال کنیم.

4- ارزش هر کتاب و نوشته تحقیقی دیگر، بیشتر بر اساس موازین زیر است:

الف) دقت نویسنده

ب) تازگی مطالب

ج) وسعت و دامنه بحث و مطالعه

د) اعتبار و شهرت نویسنده

ه) متناسب بودن مطالب کتاب با موضوع تحقیق و گزارش.

و) معیارهای علمی کتاب، نظیر: آمار و ارقام، نمودار و غیره.

ز) داشتن فهرست های لازم، مانند فهرست مندرجات، و مآخذ و تصاویر و جز آن.

5 - اگر از کتابی، نسخه ای چند در دسترس باشد، باید نسخه ای را برای مراجعه انتخاب کرد که حتی الامکان صحیح و دقیق باشد و اگر نسخه قدیم و جدید داشته باشد، باید نسخه جدید و چاپ انتقادی را مقدم داشت. در این مورد میتوان از استادان و کتابدار رهنمایی و مدد گرفت. همچنین اگر در باره مطلب مورد تحقیق دو یا چند مآخذ موجود باشد، باید از مآخذی که دست اول یا معتبر است استفاده کرد.

6 - پس از بدست آوردن کتاب یا نشریه مورد نیاز، نخستین کاری که باید بکنیم مراجعه به «فهرست مطالب و مندرجات» است تا از روی آن بدون اتلاف وقت به مطالعه بخش یا فصل مربوط پردازیم.

7- اگر تحقیق در باره موضوعی، از چند مآخذ و متن صورت گیرد، باید همه مطالب مستخرج را به دقت مورد مطالعه و بررسی و مقایسه قرار داد و نکات و مضامین تکراری را حذف و بقیه را با رعایت الویتها و نظم و تسلسل منطقی و علمی تنظیم و تلفیق کرد.

8- در هنگام مطالعه باید به نکات زیر توجه کنیم:

الف) مطالب مورد نظر را به دقت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

ب) در باره نکات مهم، بیشتر مطالعه کنیم و اگر موفق به درک و کشف آنها نشویم از کتابدار کمک بخواهیم.

ج) در مسایلی که تردید داریم چند منبع را مقایسه کنیم.

د) پیشنهادهایی که در هنگام مطالعه به نظر می آید یادداشت کنیم.

ه) نکاتی را که در باره تلخیص و یادداشت برداری ضمن مطالعه توصیه میشود، بکار بندیم.

آشنایی با مراجع تحقیق

در مبحث گذشته در باره شیوه های تحقیق، همچنین نحوه استفاده از منابع و مآخذ مختلف، گفتگویی داشتیم و دیدیم که یکی از روش های تحقیق، پژوهش کتابخانه ای یا پژوهش از راه مطالعه است. اکنون میگوییم که برای تحقیق در این شیوه به منابع و مآخذی نیاز داریم و دستیابی به مآخذ و منابع گوناگون خود مستلزم وجود مراجع و کتابخانه ها و مراکز انتشارات و دسترسی بدانهاست. از مهمترین مراجع و موسساتی که میتوان در کار تحقیق و پژوهش از آنها مدد گرفت، مراکز زیر را میتوان نام برد:

- کتابخانه اعم از دولتی، ملی، خصوصی، دانشگاهی و غیره.

- مراکز و سازمانهای تحقیقی و پژوهشی.

- مسئولان و کارشناسان وزارت خانه ها و سازمانهای مربوط.

- دایره المعارفها و لغت نامه ها و فرهنگها و نشریات عمومی.

- آرشیف روزنامه ها و مجلات معتبر.
- اسناد و مدارک شوراها، و وزارت خارجه و سازمان ملل و غیره.

یادداشت برداری:

معمولاً هر کتابی را برای منظور خاصی مطالعه میکنند، برای امتحان، برای شرکت در مسابقات علمی، درس، تکمیل معلومات، بهره مندی از دانش بیشتر و ازدیاد معلومات. شایان توجه است که اغلب دانشجویان، شیوه مطالعه به طریق علمی را نیاموخته اند و همواره میکوشند تا آنچه را که مطالعه میکنند، به حافظه بسپارند. واضح است که حافظه ما نمیتواند برای مدت درازی، مطالعه و آموخته های خود را در خود نگه دارد و مطالب پس از مدتی به زوایای ذهن میرود و گاهی بکلی فراموش میگردد.

خواننده دقیق و دانش دوست، طریقی را برمیگزیند که علاوه بر بهره و سودی که از مطالعه خود میبرد، از این راه گنجینه ای را نیز فراهم میسازد که در موقع ضرورت، به مدد آن بتواند نوشته یا مقاله ای را عرضه کند و در موقع تدوین مطلبی محتاج به مرور و مطالعه مجدد و سیر در منابع و مآخذ نباشد. وقتی به مطالعه کتابی میپردازیم، قلم و کاغذ آماده میکنیم و زیر عبارتهایی که مورد توجه و نیاز است با پنسل خط میکشیم و در حاشیه کتاب، کنار هر بند و جمله علامت میگذاریم و از این طریق بند های مورد ضرورت خود را مشخص میکنیم. پس از اینکه مطالعه کتاب به پایان رسید، آنچه را که قابل ضبط و یادداشت میدانیم روی ورقهایی مینویسیم و مطالب را روی یک طرف کاغذ ثبت میکنیم. بهتر است که هنگام مطالعه ابتدا مطالب را به خاطر بسپاریم. یعنی جز ذهن و حافظه خود کنیم و در موقع یادداشت برداری از گنجینه خاطر برگیریم و روی کاغذ بیاوریم. اگر مطالب یادداشت ما عیناً از روی کتاب نقل گردد، نوشته ما روح نخواهد داشت و اصولاً لذت نوشتن به کمک مغز، خیلی بیش از نوشتن از روی کاغذ است. یادداشت فقط برای کمک به حافظه است. مغز و حافظه اصل و نمای کلی مطلب را ثبت مینماید و یادداشت به نویسنده کمک میکند تا از منبع مغز برای تهیه مطلب استفاده نماید.

برای نقل مستقیم مطلب، باید به قواعد ضبط و یادداشت برداری توجه کنیم، بدین معنی که عبارت هایی را که عیناً از مأخذی نقل میشود، داخل قوس بگذاریم و در پایان نقل مشخصات مأخذ خود را دقیقاً ثبت کنیم. چنانچه در این کار سهل انگاری شود، ناچار خواهیم شد که با صرف وقت زیادتر و مرور مجدد، نسبت به اصلاح ورقها اقدام کنیم و هم متهم به عدم رعایت امانت خواهیم شد که فکر و سخن دیگری را عیناً بنام خود در آورده ایم و این عمل نوعی سرقت ادبی و علمی است.

در کارهای تحقیقی، پژوهشگر ابتدا عنوان تحقیق را در بالای کاغذ یادداشت میکند. به عنوان مثال کسی که میخواهد در باره داستان نویسی در افغانستان تحقیق کند، ابتدا در بالای صفحه کلمه «داستان» را مینویسد و زیر آن خطی میکشد و مطالب خود را روی کارت مینویسد و در پایان، صفحه، سطر و سایر مشخصات منبع مورد استفاده را قید میکند. چنانچه در باب رومان، ناول و داستان کوتاه

نیز به مطلبی برخورد، میتواند بالای ورقه های دیگری کلمه رومان، ناول و داستان کوتاه را بنویسد و یادداشت کند.

نویسندگان موفق برای هر قسمت از پژوهش خود، کارت های جداگانه تهیه میکنند و سپس دسته بندی مینمایند. چون به مرور زمان کارت های نوشته شده افزوده میشود، دسترسی به مطلب مورد نظر به سهولت انجام نمیگیرد، بناً لازم است از آغاز کار، آنها را به ترتیب الفبایی مرتب نمایند و بعد ادمه دهند. یادداشتهای باید صحیح و کامل باشد، بدین معنی که ضمن رعایت اختصار و کوتاهی، دربردارنده کل مطالب مورد نظر باشد و همه آنها را به یاد بیاورد. ضبط مطلب اضافی به کار شروع تحریر را مشکل تر و پیچیده تر میکند. هرچه میزان اطلاعات محدود تر باشد، کار شروع نوشتن راحت تر انجام میگردد. معذالک باید بدانیم که اطلاعات کم و ناقص هم نیاز ما را بخوبی برآورده نمیسازد. توجه به نکات زیر در یادداشت برداری ضمن مطالعه خالی از فایده نیست:

- یادداشت برداری از یک سند کتبی، برخلاف یادداشت برداری از یک روش شفاهی یا سخنرانی ویا یک فعالیت تجربی که در عین حال مستلزم شنیدن و سنجیدن و نوشتن، یا مستلزم عمل کردن و سنجیدن و نوشتن است، کاری دشوار نیست، در جریان یادداشت برداری باید تا میتوانیم مطالب طولانی را خلاصه کنیم و این کار وقتی امکان می یابد که نکته ها را بخوبی دریابیم. نباید از یاد ببریم که ثبت نکته های جزئی فراوان هم وقت گیر است و هم سبب میشود که پژوهنده به اعتبار یادداشت های خود از حافظه یاری نگیرد و آنها را تنبلی بکشاند.

- برای آنکه به هنگام لزوم بتوانیم به آسانی ورقی را از میان اوراق بیابیم، باید به رده بندی ورقها بپردازیم. رده بندی به ترتیب حرفهای اول عنوانها صورت میگردد.

- بی اعتنایی به یادداشت برداری ضمن مطالعه، خواه از روی سستی و سهل انگاری باشد، خواه از روی اعتماد به حافظه، روا نیست، زیرا ممکن است مطالب در آینده نزدیک یا دور از صفحه خاطر زوده گردد.

- این شیوه را حتی در مطالعه نوشته هایی که برای هدف خاصی صورت نمیپذیرد، مانند خواندن داستانها، مجله ها و جزء آن نیز میتوان بکار بست. میدانیم هر کتاب و مقاله و نوشته ای معمولاً نکته یا نکته هایی دارد که برای خواننده دقیق و دانش دوست میتواند ارزنده و آموزنده باشد. ما میتوانیم در هنگام مطالعه، اینگونه نکته ها را به شیوه ای که گفتیم یادداشت نماییم و بعد همه آن یادداشت هارا در پوشه ها و دوسیه های مخصوص ضبط و حفظ کنیم. این یادداشتهای در آینده برای ما گنجینه سودمند و پر ارج خواهد بود. بسیاری از محققان و دانشمندان و نویسندگان از همین راه به گردآوری مطالب و مضامین جالب میپردازند و بعدها با تلفیق و تکمیل آنها تالیفات و آثار خویش را غنی تر میسازند.

نحوه و نوع یادداشت برداری آزاد، از جهت کیفیت و محتوی نوشته و همچنین رشته و حرفه و روحیات و آمادگی ذهنی خواننده فرق میکند: ممکن است جنبه های دستوری یک نوشته، مورد توجه و علاقه

خواننده ای باشد، یا جنبه های ذوقی و فنون ادبی و یا نکات تحقیقی و علمی آن جالب و شایان توجه باشد.

در هر صورت بسیار بجا و سودمند است که در ضمن مطالعه، هر مطلب یا نکته مهم و جالبی به نظر ما رسید، فوری یادداشت کنیم تا در اثر گذشت زمان و نارسایی حافظه، غبار فراموشی بر روی آن ننشیند و رنج و وقت مطالعه ه هدر نرود، باشد که روری ما را بکار آید.